

ما و جافک (جمعی از فعالین کارگری)

پاسخ هیئت تحریریه «بسوی انقلاب» به نامه انتقادی جمعی از فعالین کارگری (جافک)

قسمت اول

1. مقدمه

اخیراً نامه ای سرگشاده از طرف رفقای «جافک» (جمعی از فعالان کارگری) در نقد عملکردهای ما در مبارزات اخیر مردمی بعنوان «نامه انتقادی به هیئت تحریریه بسوی انقلاب»، بروز انحراف راست در مواجهه با خیزش کنونی مردم و جریان سبز» دریافت کردیم (گو اینکه، در این نامه ای که باصطلاح برای ما فرستاده شده بود، در جایگاه شخص ثالث مورد خطاب قرار داشتیم). دریافت این نامه ما را بسیار شاد کرد. چرا که مدت ها بود که می خواستیم تا با این رفقای که عضوی از اردوگاه کمونیست های انقلابی می شماردیم (و هنوز هم می شماریم) در مورد خط مشی ها کنونی در جنبش چپ، موضع و اهدافشان بصورت مشخص، و نه از طریق غیر مستقیم «خواندن چه باید کرد؟ از لینن» وارد بحث و تبادل نظر شویم، اما موفق نمی شدیم. ایشان از طرفی با ما خوش و بش می کردند و از طرف دیگر هیچ پاسخی به سوالات مشخص و پیشنهادات مشخص ما نمی دادند. اگر می دانستیم که کلید دریافت پاسخ های مشخص از ایشان در نقد مستقیم و علنی شان است، آنطور که در سرمقاله ی «بسوی انقلاب» شماره 14 کردیم، خیلی زودتر از اینها آنها را مورد نقد علنی قرار می دادیم.

آیا جافک در موقعیتی هست که بتواند از عملکرد ما انتقاد سازنده کند؟

رفقای جافک در مطلب «کجای کاریم» شان سعی کردند تا فرهنگ صحیحی را به کار گرفته و قبل از نقد دیگران، به عملکرد خود نگاهی انداخته و انتقاد کنند. مثلاً در آنجا می خوانیم:

« امروز که به نوشته های خود در چندین ماه گذشته رجوع می کنیم، تاکیده های صحیحی را بر آنچه می تواند پیش آید، و نیز بر این که رژیم جمهوری اسلامی برای چه دورنمایی تدارک می بیند، پیدا می کنیم. درست به همین خاطر، خود را شایسته برخوردی نقادانه می دانیم. این انتقاد از خود، شاید برای ما گزنده تر و آزار دهنده تر از انتقادی باشد که بر بسیاری دیگر از عناصر و تشکل های منتسب به جنبش کارگری روا می دانیم. ما نیز از سیر وقایع، و انجام وظایفی که بارها بر آن پافشاری کرده بودیم، می میزان زیادی عقب افتادیم. شک نداریم که کمبود نیرو، یکی از عوامل مهم در این عقب افتادن است. اما فقط این نیست. برای فعالیت در دوره های جدید، برای استفاده از فرصت های نوین، برای تاثیر گذاشتن و تاثیر گرفتن از توده های پا به صحنه گذاشته، باید دورنماهای مبارزاتی را دوباره تعریف کرد؛ باید ضرباهنگ فعالیت را تغییر داد؛ باید شیوه ها و روش ها و ابتکارهای جدید اتخاذ کرد؛ باید نوع سازماندهی نیروهای خود و رابطه کار مخفی و کار علنی را با توجه به شرایط نوین دوباره ترسیم کرد و به اجراء گذاشت؛ باید شعارهای مناسب و به روزی که نبرد امروز را به اهداف عالیتر و دورنمای انقلابی پیوند بزند، تدوین کرد و به میان گذاشت (که شاید این آخری آسانترین کار در میان کارهایی که باید انجام شود باشد). کلید مجموعه این فعالیت ها: افزایش تلاش برای ایجاد هسته های انقلابی حزی در دل پیشروان طبقه کارگر و پیشروترین و پیگیرترین زنان و روشنفکران و جوانانی که علیه کلیت نظام حاکم هستند؛ افزایش تلاش برای تبلیغ و ترویج برنامه کمونیستی برای تحول جامعه؛ افزایش تلاش برای نزدیک و متحد کردن کمونیست های انقلابی؛ و برافراشتن پرچم روشن و قدرتمندی است که قشرها و طبقات ستمدیده را به گرد هم آمدن و ادامه مبارزه برای خلاص شدن از شر این نظام ارتجاعی و پیشبرد اهداف آزادیخواهانه و حق طلبانه خود فراخواند.» (1)

پس می بینیم که اینجا دوستان جافک به دلیل آنکه توانسته بودند از قبل دورنمایی از موقعیت جمهوری اسلامی تصور کنند خود را جایز می دانند که برخوردی نقادانه داشته باشند و بصورت اصولی این نقد را از خود آغاز کرده و از عقب ماندگی خود در اجراء «وظایفی که بارها بر آن پافشاری کرده بودند، انتقاد به عمل آوردند. اما آیا انتقاد کمونیستی بسان اعتراف کاتولیک هاست؟ یعنی بگوئی، اما باز هم عمل نکنی؟! ما از شما می پرسیم که پس از انتقاد لفظی از خود، در جهت «تبلیغ و ترویج کمونیستی برای تحول جامعه ... و برافراشتن پرچم روشن و قدرتمند... که قشرها و طبقات ستمدیده را به گرد هم آمدن و ادامه مبارزه برای خلاص شدن از شر این نظام ارتجاعی و پیشبرد اهداف آزادیخواهانه و حق طلبانه خود» چه کرده اید؟ دقت کنید که این سؤال را در مورد «ایجاد هسته های انقلابی» و «نزدیک و متحد کردن کمونیست های انقلابی» نمی کنیم، (گو اینکه مشت را نشانه ی خورار می دانیم) که بتوانید بگوئید که این اقدامات در خفا انجام گرفته است. بلکه این سؤال را در مورد «تبلیغ و ترویج» و «برافراشتن پرچم» و تلفیق «کار مخفی و علنی» و بخصوص «تأثیر گذاری و متأثر شدن از توده های پا به صحنه» برای گردآوری و مبارزه اقشار و طبقات مختلف می پرسیم، که در خفا انجام دادن شان بمثابه انجام ندادن شان است. بغیر از آنست که در طول این سه ماه فعالیت های شما منحصر به گذاشتن اخبار و مطالب دیگران در وبلاگتان و گزارشات چند خطی، انهم از یکی دو آکسیون از ده ها آکسیون توده ای، در صفحه ی فیس بوک تان بوده است؟ به همین خاطر است که ما بغیر از انتقاد به بی عملی و انفعال شما به چیز دیگری نمی توانیم انتقاد کنیم، چرا که کاری انجام نداده اید که به ماهیت و یا روش انجامش بتوان انتقادی نمود. انتقاد به دیکته نا نوشته، انتقاد به نوشتن آنست، که نمره ی شما را همچون اپورتونیست های مدعی «حزب» و «سازمان» و ... برابر با نمره ی رفوزه گی، یعنی «صفر» می کند. ما هم به پیروی از شما، با اتکاء به مبارزات فشرده مان در سه ماه گذشته، داشتن آگاهی و آمادگی برای روبرو شدن با چنین شرایطی، خود را محق به انتقاد می بینیم و اتفاقاً اگر به مطالب چند شماره گذشته «بسوی انقلاب» رجوع کنید، می بینید که خود را نیز از این انتقادات بهره مند کرده ایم. البته ما بر خلاف شما همه را محق به انتقاد از خود می دانیم. چه کسانی که آگاهانه در میدان اند و چه نا آگاهان «دور گود نشسته» و یا حتی دشمنان، برای ما فرقی نمی کند که منبع نقد چه کسی است، تا زمانیکه افشا کننده ی کمبودهای ما باشد و آن را به رخ ما بکشد تا بتوانیم با شناسایی کاستی ها و اشتباهات، آنها را جبران و ترمیم کنیم. اما انتقاد داریم تا انتقاد. ما از دشمنانمان انتظار نداریم تا همراه با افشای اشتباهاتمان، راه حل و یا الگویی برای ترمیم اش ارائه دهند. اما، از رفقای خود انتظار انتقاد سازنده را

داریم. یعنی اینکه پس از افشای اشتباهات ما، در مقابلمان راه حل صحیح را قرار دهند و پراتیک خود را برایمان الگو سازند. اما متأسفانه شما به علت برخورد انفعالی تان به مبارزات اخیر مردمی، که خود نیز از آن بعنوان «اعتلای انقلابی» نام برده اید (2)، در الگو قرار دادن پراتیک خودتان ناتوانید. به همین خاطر است که بخش اعظم و نزدیک به مطلق نقدهایتان از روی نا آگاهی به شرایط مشخص مبارزات توده های درگیر بیان شده و به علت همین عدم آگاهی، نتوانسته اید انتقادات سازنده ای به ما ارائه دهید. گذشته از اینکه گاه از شیوه هایی استفاده کرده اید که ما را بیشتر به یاد انتقاد دشمنانه انداخته است تا یک انتقاد درون جنبشی.

پس خود را محق می دانیم تا قبل از آنکه به انتقادات مشخص شما بپردازیم، صرف متوجه ساختن خودتان در ترک فرهنگ صحیحی که دو ماه پیش سعی داشتید در جنبش پایه گذاری کنید، نقل قولی از مطلب اخیرتان بیاوریم و قضاوتش را به خودتان بسپاریم: «ولی با به هم ریختن اوضاع جامعه و بروز خیزش میلیونی مردم، یکمرتبه سر در گمی فکری در صفوف فعالان چپ و کارگری به دو صورت به راه افتاد: انفعال، کنار نشستن و انتظار از یک طرف یا دنباله روی آشکار و خجالتی از موج توده ای و نیروهای مسلط بر آن از طرف دیگر. در این نوشته، ما از گرایش انفعال و انتظار در می گذریم و مشخصاً به گرایش دنباله روانه ای که می توانیم نامش را اکونومیسم سیاسی بگذاریم می پردازیم.» (3) و در اینجا است که تلاش خود را برای ایجاد فرهنگ و سنتی مطلوب رها کرده و ترجیح می دهید که در عوض انتقاد به بی عملی و انفعال خود، انتقاد را از دیگران آغاز کنید.

اتهام به جای انتقاد

اما، جالبتر از سازنده نبودن انتقاداتتان، شیوه ی آن نیز ما را دچار شگفتگی کرد. شما نامه خود را با یکسری احکام آغاز می کنید که نه قبلش و نه بعدش کبرا و صغرابی برای اثباتشان ارائه نمی دهید. شما می گوید: «همه چیز از تئوری جنبش رنگین کمان» شروع شد. جریان سبز با حضور شمار گسترده ای از مردم به راه افتاده بود و افراد و جریان هایی از اپوزیسیون رژیم که در برابر این حرکت احساس ضعف می کردند و عملاً خود را ناتوان تر و کوچکتر از آن می دیدند که پرچم مستقلی را بلند کنند و توده های به پا خاسته را به سوی آن فرا بخوانند، کوشیدند به هر طریق با آن جریان همراه شوند. «رنگین کمان» یعنی اینکه ما را هم در صف خود قبول کنید. ما هم هستیم. اما معنی تئوریک جنبش رنگین کمان این بود که «سبز» جزئی از طیف رنگارنگ جنبش توده های مردم است. این یعنی هم صف قلمداد کردن نیروهای طبقاتی گوناگون (نیروهایی که بخشاً دارای تضادهای آشتی ناپذیر با یکدیگرند) درون یک طیف بزرگ. (4) مثلاً اینکه «رنگین کمان» یعنی اینکه ما را هم در صف خود قبول کنید» خوب در کجای اعلامیه «رنگین کمان» (5) و یا مطالب و عملکرد بعدی ما جمله ای آمده و یا عملی انجام شده که چنین حکمی را صادق می کند. مستندات شما کدامست؟ صغرا و کبرایتان برای اثبات صحت این حکم مرکزی انتقادات چیست؟ اما ما در ادامه مطلب اسنادی می آوریم که اثبات کننده ی عدم صحت حکم تان است. بر عکس، «رنگین کمان» بعنوان آلترناتیوی در مقابل و برای افشاء انحصار طلبی رهبری جنبش سبز مطرح گشت و آنقدر کارایی داشت که رهبران جنبش سبز را به دست و پا انداخت و سعی در موازی سازی و وارونه جلوه دادن آن به توده های جوان شان کردند. (6)

مثلاً عربشاهی از اعضای ادوار در روز بیست و دوم مرداد در مطلبی با عنوان «تأملی در چیستی جنبش سبز» که در سایت عصر نو منتشر گشت، سعی کرد تا «جنبش رنگین کمان» را یک جنبش درون سبزی جلوه دهد که در گفتگو با رهبران جنبش سبز به محوریت آن صحنه گذاشته اند. ما فوراً این مطلب را بعنوان موازی سازی افشا کرده و نوشتیم: «اولاً بعنوان یکی از نیروهای داخل کشوری «جنبش رنگین کمان» اعلام می داریم که هیچگونه نشست و توافقی با نمایندگان «جنبش سبز» نداشته ایم و اصولاً خود را از «جنبش سبز» نمی دانیم. بنظر می رسد که دوستان «جنبش سبز» به یاد تاکتیک های قدیمی شان افتاده و در درون خود یک «جنبش رنگین کمان» موازی راه اندازی کرده باشند.» (7) جالب اینجا است که رفقای جافک نکته دوم (ثانیاً) این بحث را بعنوان اثبات تمایل ما به رهبری «جنبش سبز» نقل کرده اند، اما در مورد اول (اولاً) آن که به صراحت هرگونه تمایل و نزدیکی را با جنبش سبز قاطعانه مردود دانسته حرفی زده اند. این نوع برخورد ها در مغلطه کردن مواضع ماست که ما را به نیت رفیقانه ی تان مشکوک می کند. یعنی رفیقی می تواند این مطلب را خوانده باشد و از آن بعنوان سندی از تمایل به نزدیکی با «جنبش سبز» برداشت کرده باشد؟ تنها کسی می تواند چنین کند که با دیدی مغرضانه به دنبال تک جمله و کلماتی گشته باشد که بتواند با خارج ساختنش از چهارچوب اصلی، حقیقت را وارونه جلوه دهد. ما انتظار چنین برخوردهایی را از شما نداشتیم، ولی گویا باید در مورد برخی از نظرات خود نسبت به صداقت و رفاقت شما بیشتر مطالعه و بحث کنیم. یک نیروی پیشروی کمونیست، هدفش می بایست آگاه کردن توده ها باشد و نه مخدوش کردن حقیقت با روش های ضد اطلاعاتی. کاملاً واضح است که شما بر روی عدم مراجعه ی خوانندگان خود به منابع اصلی، این برخورد مغلطه آمیز را طراحی کرده اید و بر روی ناآگاهی توده ها سرمایه گذاری نموده اید.

در اینجا لازم است که کوتاهی از طرز نوشتن نامه تان هم صحبت کنیم. اگر این نامه، هر چند سرگشاده، برای ما نوشته شده است، پس ما می بایست مخاطب آن می بودیم. در صورتیکه در سراسر نامه شما دوستان، به ما بمنابه شخص ثالث برخورد شده است که اینهم سند دیگری از برخورد اپورتونیستی تان با ما در مقابل مردم است. از طرفی نام مطلب را «نامه انتقادی به هیئت تحریریه "بسوی انقلاب"» گذاشته اید تا مثلاً برخورد رفیقانه را برای خوانندگان تان تداعی کنید، در صورتیکه محتوای آن برخوردهای مغرضانه و گاه دشمنانه است. اما، همانطور که گفتیم، ما به انتقاد از عملکردمان از هر طرف که باشد، استقبال می کنیم. بنابراین در پایین، بطور خلاصه شرایط رفقای «ندای سرخ» را در مقاطع مختلف مطرح می کنیم و از تمام جنبش انتظار داریم که آن را مورد نقد قرار دهند. البته اگر این نقد سازنده باشد، مسلماً بیشتر مورد استفاده ی ما خواهد بود.

ما، مبارزات انقلابی مردمی و «جنبش رنگین کمان»

در اینجا، لازم به تذکر است که ما صرف افشاگری از انفعال شما نبود که مطلب بالا را مطرح ساختیم، بلکه بیشتر به این علت بود که انتقادات شما به عملکرد مشخص ما در این مبارزات، بیانگر انتقاد یک «دور گود نشسته» است که با طرافت کار عملی، در چنان شرایط مشخصی، کاملاً بیگانه می باشد. پس ما برای آگاه کردن خوانندگانمان این انتقاد را برجسته ساختیم و نه صرف افشای شما در مقابل ایشان.

مبارزات مردمی، همانطور که بارها در گزارشات و مقالات خود توضیح دادیم از حرکت مستقل هسته های مردمی آغاز گشت. ترکیب و اتحاد این هسته ها، ایدئولوژیک و یا سیاسی نبود. آنها صرفاً به علت جریحه دار شدن احساساتشان از اعمال استبداد عریان جناح سپاه - رهبری، از همکلاسی ها، و یا هم محله ای ها، و یا هم خوابگاهی و خلاصه از نظر سیاسی، بر مبنای تضاد شکل گرفته بودند. اکثر آنها از جوانانی تشکیل می شدند که در عین مخالفت با کلیت نظام دیکتاتوری جمهوری اسلامی، به کم هزینه بودن تغییرات از طریق اصلاحات درون حکومتی قانع گشته بودند و در انتخابات

شرکت کرده بودند. بنابراین، در چنان شرایطی، یا در نظر گرفتن شرکت بیش از هفتاد و پنج درصدی مردم در انتخابات، طبیعی بود که در هر هسته، تعداد این افراد متوهم در اکثریت باشد و خود را طرفدار موسوی بدانند. اینها بودند که «جنبش سبز» را تشکیل می دادند. نه کادرها و اعضا وابسته به ستادهای موسوی! در اولین گزارش تکلیلی خود (دو روز پس از آغاز مبارزات خیابانی) در این مورد صحبت کرده بودیم و نشان داده بودیم که رابطه ی بسیار پیچیده ای میان این توده متوهم و مدعیان رهبری شان وجود دارد. در آن گزارش پس از نقد خط مشی پوپولیستی به دنبال توده ها افتادن برخی از مدعیان کمونیسم در تأیید رهبری «جنبش سبز»، نوشتیم که: برخی از گروه های چپ از جمله برخی از «گروه های فعال در جنبش کارگری بوده اند، حرکت جوانان و دانشجویان در این چند روز را «انقلابی» دانسته و بدینصورت خود را از تحلیل صحیح از دینامیک تحولات سریع این خیزش و مبارزه محروم کرده اند. مثلاً در اعلام موضعی، ایشان حرکت دسته جات جوانان و دانشجویان در سطح خیابان های قبل از روز انتخابات را، با استناد به شعارهای ضد دیکتاتوری ایشان، «انقلابی» فرض کرده و این نکته که چنین تحرکاتی از طرف ستاد کاندیداهای اصلاح طلب برای جمع آوری آرا به نفع کاندیدای مورد نظرشان برنامه ریزی و پیاده می شد را در نظر نگرفته اند. اما واقعیت اینست که چند بار در طول مبارزات، جنبش مردمی علیه کودتا، سمت و سوی انقلابی به خود گرفت که با هوشیاری و تمهیدات رهبران اصلاح طلب، مهار گشت و به کانال لیبرالیسم بازگشت.» (8) در همان گزارش، ما اشاره مختصری به فعالیت های تحریمی خود و صحت اتخاذ چنین سیاستی کردیم. و سپس گزارش دقیقی از مبارزات دو روز گذشته دادیم و نشان دادیم که چگونه هسته های مبارزاتی بصورت خود جوش و مستقل و علیرغم دعوت رهبران اصلاح طلب به آرامش، شکل گرفتند و به خیابان سرازیر گشتند و با نیروهای سرکوبگر درگیر شدند. باز هم در آنجا نشان دادیم که در کدام مقاطع اقدام مستقل و مستقیم ایشان جدا از رهبری اصلاح طلب صورت پذیرفت و رهبران را وادار نمودند تا به دنبال حرکت های انقلابی مردمی مواضع رادیکال تری اتخاذ کنند. و چگونه و در کدام مقاطع دوباره به زیر پرچم اصلاح طلبان نسبتاً رادیکالیزه شده باز گردند. اما در گزارشات بعدی، بخصوص پس از نماز جمعه 29 خرداد و مبارزات قهرآمیز مردم و نیروهای سرکوبگر در 30 خرداد و جهتگیری انقلابی مردم و ارتقا شعارها به سرنگونی جمهوری اسلامی و ... بر موضع انقلابی بودن مبارزات مردمی تأکید کرده، هر چند که بر خلاف غریزه و اقدامات انقلابی شان، توده ها هنوز خود را از «جنبش سبز» به رهبری اصلاح طلبان می شمارند. بنابراین وظیفه ی ما مشخص بود. از همان روز اول که این مبارزات آغاز گشت، رفقای ما همزمان با تولد هسته ها در میانشان بودند و در عین اتحاد عمل با جوانان انقلابی خط مشی مستقل خود را حفظ کرده و هر زمان که رهبری اصلاح طلب یا پس می کشید، آنها را افشا کرده و یاران خیابانی شان را به اقدام های مستقل دعوت کرده و جهت می دادند. خوشبختانه، رسم ما مکتوب کردن و مستند ساختن فعالیت ها و نظراتمان است و با رجوع به مطبوعات و سایت های ما، مردم و سیاسیون می توانند از مواضع نظری و اقدامات عملی ما مطلع گردند.

پس این چه انتقادی است که شما به ما می کنید؟ اینکه رفقای ما در پراتیک اجتماعی شان در موقعیتی قرار داشتند که هنگام شکلگیری این هسته ها، آنها نیز در میان مردم باشند، و یا به اعتبار شهرت سیاسی بودنشان، مورد رجوع این جوانان برای کمک و راهنمایی قرار گیرند، جای انتقاد دارد یا تقدیر؟ چنین جایگاهی که ما بدان مفتخر شده ایم حاصل برخورد صحیح ما با توده های مردمی و سیاسی در اجتماع بود که به جای جدا سازی ایشان از جامعه و منفرد سیاختنش در خانه های تیمی و ...، به ادامه زندگی در میان توده ی مردم و مرکزیت قرار دادن محیط طبیعی شان برای فعالیت های کمونیستی، تشویق شان کرده بودیم. انتقاد اینست که، چرا شما در چنین موقعیتی نبودید؟ چه بینشی در شما موجود است که تا این حد شما را از جامعه تان جدا ساخته است؟ رفقای جوان ما با تشکیل دادن آنچه که چند روز بعد از آن، با عنوان «ندای سرخ» نامگذاری شد، هویت مستقل کمونیستی خود را حفظ کرده و در چهارچوب «منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران» (9) با تشریک مساعی، به تحلیل مشترک رسیده و با اجماع، در مورد چگونگی برخورد با این «جنبش سبز» که درست یا نادرست، مردم خود را از آن می پنداشتند و در آغاز، نسبت به نام و نماد آن تعصب داشتند، تصمیم گیری می کردند. در آغاز ایشان حمله ی مستقیم به «رهبری سبز» را سازنده تشخیص نمی دادند و در تحلیلهای خود به این اجماع رسیده بودند که در صورت اتخاذ چنین سیاستی در آن مقطع مشخص، به منزوی شدن و در نهایت حذف ایشان از هسته های ایشان خواهد انجامید. اما هرگز تاکتیک افشا و طرد راه حلهای لیبرالی (مندرج در منشور پیشنهادی) را ترک نکرده و از همان آغاز در مقابل راه حلهای رهبران اصلاح طلب، راه حلهای مستقل خود را ارائه می دادند. این واقعیت باندازه ای مشهود بود که هنوز دو سه هفته از آغاز مبارزات نگذشته یکی از اصلاح طلبان در نامه ای به ایشان متذکر گشت که راه های آنان با رهبری «جنبش سبز» خوانایی ندارد. و ایشان در پاسخ نوشتند: «ما در پاسخ به این دوست ارجمند و بسیار مورد می گویم که ما برای شکستن تحریم اطلاعاتی مردم توسط دولت کودتاچیان اقدام به انتشار این «خبرنامه» کرده تا مردم را از مبارزات مشترکشان در دفاع از حقوق دموکراتیک شان مطلع سازیم. این عمل را نیز بر مبنای باور خود از حقوق دموکراتیک و انسانی مردم انجام می دهیم. در این راه نیز خود را محدود به «رهبر» و یا «جنبش» خاصی نمی کنیم و زیر بار هر کس که بخواهد این مبارزه مشترک را به منافع یک کاندیدای مشخص مصادره کند و یا برداشت و موضع خود را زیر عنوان «جنبش سبز» به دیگران تحمیل کند نمی رویم. مردم ایران از قومیت ها، مذاهب، جنسیت و باورهای متنوعی تشکیل شده اند و حقوق دموکراتیک به تمامی آنها تعلق دارد. اگر «جنبش سبز» خود را صرفاً «اسلامی» می پندارد، و یا نخواهد به هر بهانه ای، در صورت پیروزی، بلافاصله حقوق برابر مردم در تعیین سرنوشت خویش و آزادی های دموکراتیک بیان، قلم، اطلاعات و ارتباطات، تحزب و اجتماعات و... را بدون در نظر گرفتن قومیت، جنسیت، ایدئولوژی و مذهب تأمین نماید، ما خود را از آن تیره نمی دانیم. پس در حقیقت این ما نیستیم که باید موضع خود را نسبت به «جنبش سبز» و باصطلاح «رهبری» آن مشخص کنیم. ما در خیابان در مقابل نیروها مسلح کودتاچیان و پشت ماشین تحریر خود در مقابل سانسور ایشان، متحداً، در حال مبارزه ایم و از یکدیگر نمی پرسیم که مذهب چیست؟ ترکی یا کرد یا فارس یا ...؟ و هر کس و یا جنبش و یارهربر یا نظامی را که بخواهد اتحاد ما در مبارزات برای حقوق دموکراتیک مان به انشقاق تبدیل کند، طرد می کنیم. پس این رهبری «جنبش سبز» است که باید موضع خود را نسبت به مبارزات ما مشخص سازد. آیا دفاع از حقوق دموکراتیک ما را هدف مبارزه خود قرار داده است؟ در صورت پاسخ مثبت در کنار ما خواهد بود. اما اگر الوویت اهدافش قبل از تأمین آزاد های دموکراتیک ما، حفظ نظام و یا مذهب و یا موقعیت ممتاز خود و دیگران باشد، حداقل، رهبر ما نیست! و کودتاچی دیگری است که فعلاً قافیه را باخته و برای دستیابی به قدرت مظلوم نمایی کرده و به دنبال سوء استفاده از مبارزات ما است.» (10) آنوقت شما برخورد و لحن مؤدبانه ی این رفقا را به یاران خیابانی شان، که در کوچه ها و خیابان ها و میادین در کنار هم در مقابل نیروهای کودتا مبارزه می کنند را طوری جلوه می دهید که مثلاً ایشان با رهبران اصلاح طلب حکومتی مسامحه و مصالحه کرده اند؟ آیا این نشانه ی خانه نشینی شما نیست که احساسات «مبارزه در کنار یکدیگر کردن» را با چنان چیزی اشتباه می گیرید و برایتان قابل فهم نیست؟ اگر در آن شرایط در خیابان ها مشغول مبارزه قهرآمیز با حکومت تا بن دندان مسلح قرار داشتید، می فهمیدید که در عین محکوم کردن رهبران اصلاح طلب حکومتی، چه احساسی به جوان سبزپوشی که در کنارتان و جلوی خط آتش ایستاده است، می داشتید.

همین دور گود نشینی شما باعث شده است که روابط انسانی و طبقاتی را بسادگی و سیاه و سفیدی ببینید از فهم پیچیدگی دیالکتیکی آنها محروم بمانید. مسائل مطرح شده در میان ایشان به آن سادگی ایکه برای یک «دور گود نشسته» مینماید نبود. آنها بلافاصله به این فکر افتادند که با جدا کردن توده ها از «جنبش سبز» و نبودن یک «آلترناتیو سرخ» چه می توانند بکنند؟ چگونه وسیع ترین توده مردمی را به جهت خواسته های دمکراتیک جنبش و همسو با منافع و اهداف پرولتاریا سوق دهند؟ بخصوص زمانیکه پرولتاریا، بمثابه ی یک واحد طبقاتی در این مبارزات غایب است. اگر منظورتان از برگزینی «جنبش رنگین کمان» به علت ضعف و غیبت جنبش کمونیستی در مبارزه می بود، ما قبول می کردیم. اما شما باز هم مغرضانه ارائه این آلترناتیو را طوری جلوه می دهید که انگار اردوگاه سرخی وجود داشته که رفقای ما بدان پشت کرده و از در سازش با اصلاح طلبان حکومتی بر آمدند. اگر این رفقای ما هم می خواستند چون شما درگیر رویا باشند و چشمشان را با واقعیات مبارزه و نیازهای ضروری آن ببندند، آنوقت، ایشان هم در کنار شما، «دور گود» می نشستند و فریاد می زدند «لنگش کن». واقعاً اگر رفقای ما می خواستند با شما همراه شوند، کجا می بایست به دنبالتان می گشتند؟

رفقای ما در شرایطی قرار داشتند که هیچ طبقه کارگر و کمونیست دیگری در خیابان نبود. آنها بودند و عده ای جوان کارگر و روشنفکر در یک معجون پوپولیستی که اکثریت شان خود را از «جنبش سبز» می پنداشتند. آنها پس از دو سه هفته کار تبلیغاتی و افشاگری از رهبران اصلاح طلب، شرایط را آماده دیدند که یاران خیابانی شان را از گرد رهبران اصلاح طلب جدا کنند. اما کمپ سرخ و کارگری ای وجود نداشت که بتوانند آنان را به آن جهت راهنمایی کنند. پس مشکل شان این بود که کمپ سرخ متمرکز، آشکار و با نفوذی وجود ندارد که بتواند ریزش «جنبش سبز» را به خود جذب کند. پس چگونه می توانستند بیشترین و گسترده ترین توده ها را از این رهبران جدا سازند؟ آلترناتیو «جنبش رنگین کمان» مانند معجزه ای از آسمان بود. فردی همراه با نامه ای پوستری برایشان فرستاده بود که هر رنگ از رنگین کمان را به خواسته های بخشی از جامعه منسوب می کرد، و در نتیجه جنبش مردمی را به یک رنگین کمان تشبیه کرده بود. این ایده دقیقاً آن چیزی بود که رفقای ما به دنبال آن بودند تا نمادی را که در بر گیرنده ی حقوق دمکراتیک مردم و خواسته های جنبش های اجتماعی بود را در مقابل «جنبش سبز» قرار دهند. این محمل باعث می شد تا ایشان بتوانند از موضع اهداف تاکتیکی و دستورالعمل های عملی «منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران» پیگیری دمکراتیک اهداف کمونیستی را در مقابل دمکراسی ظاهری بورژوازی اصلاح طلب به توده ها نشان داده و ثابت کنند. در این حرکت حتی ذره ای از مواضع اعلام شده در «منشور پیشنهادی ...» تخطی نکرده و کوتاه نیامدند.

پس می بینیم که بر خلاف اتهامات «جافک»، این رفقا در هیچ مقطعی به دنبال هیچ جریانی نیافتادند که سزاوار چنین اتهام ناجوانمردانه ای باشند. شما رفقا، بر روی نا آگاهی مردم حساب باز کردید تا چنین تهمت های ناروایی را به رفقای ما در «ندای سرخ» بزنید. اگر خوانندگان نامه شما به اولین «خبرنامه ندا» رجوع کنند متوجه مغرضانه بودن تهمت های شما می شوند.

همچنین، با رجوع به پیام پنجم ایشان که پیشنهاد «جنبش رنگین کمان» را تبلیغ می کند، خواهند دید که چگونه موضع اصلی ایشان که در عمل، خط تبلیغاتی ایشان علیه رهبری «جنبش سبز» محسوب می شود، این رهبران را به دست و پا انداخته و سعی در «میرا» نشان دادن خود از «انحصار طلبی» و «تکصدایی» و «تک رهبری» کردند. به پیام یازدهم موسوی مراجعه کنید و تفاوت آن را با پیام های قبلی اش که خود را از هر نظر دیگری جدا اعلام می کرد مقایسه نمایید. این نشان می دهد که اتخاذ مواضع اصولی دمکراتیک همراه با پیاده کردن آگاهانه آن، حتی به دست یک نیروی قلیل چند نفره، اما فعال، چه تأثیری در یک جامعه ی انقلاب زده می تواند داشته باشد. آری رفقا! مشکل شما از اعلام «جنبش رنگین کمان» آغاز نشده بود. مشکل شما، همانطور که در ادامه ی نامه تان آمده است از دیدگاه بغایت راست روانه ی شما در مورد «انقلاب دمکراتیک نوین» و «جمهوری دمکراتیک نوین» نشأت می گیرد. اما چه کسی می تواند در جامعه ی انقلاب زده، علناً از موضع راست روانه به نیروی دیگری انتقاد کند. پس شما می بایستی با مغلطه و وارونه جلوه دادن واقعیات و حقیقت، و استفاده از روش های دشمنانه و ضد اطلاعاتی، انتقاد خود را از موضع «چپ» نشان دهید تا راست روی خود را در مورد آلترناتیو انقلابی پرولتاریا، یعنی «جمهوری شوراهای» و حمایتان از دیدگاه «دیکتاتوری حزبی» در مقابل «دیکتاتوری پرولتاریا» پنهان سازید.

من، احمد فارسی، بعنوان فرد مسئول از گروه «بسوی انقلاب» که افتخار مشاورت با رفقای تشکیل دهنده ی «ندای سرخ» و عضویت در آن را داشتم، توضیحات بالا را به شما و کل جنبش ارائه دادم. در بخش بعدی بحث اصلی، یعنی اختلاف در دیدگاه های خود نسبت به «انقلاب دمکراتیک»، «نیروهای دمکرات جامعه» و «نقش و وظایف حزب طبقه کارگر» خدمتتان ارائه خواهیم داد.

2. محفلیسم، آماتوریزم و انقلاب دمکراتیک

در بخش اول، به پیش گرفتن شیوه ی مغالطه آمیز دوستان جافک اشاره شد. در اینجا ما فقط به ذکر این نکته اکتفا می کنیم که این اقدام ایشان دست و پا زدن یک جریان میرنده در مقابل نسل جدیدی از تشکلهای کمونیستی است. یعنی میرندگی محفلیسم در مقابل کار و فعالیت بر مبنای برنامه ای مدون! اگر به کل مطالب مطروحه در چند سال تاریخچه ی این محفل رجوع کنید، حتی یک سند تئوریک و یا پیش زمینه ای برای مواضع اتخاذ شده در این «نامه» نمی یابید. با نگاهی به «نامه اعتراضی» شاهد می شویم که چگونه فردی از یک محفل سیاسی، همان کار محفلیستی را تکرار کرده است. مواضعی از قبیل «دمکراسی نوین» و «جمهوری دمکراتیک نوین» و خلاصه تمایل او به «اندیشه مائو» برای اولین بار به عنوان موضع کل این محفل مطرح می شود و آنهم با چنین شیوه ی مبتذل و عاری از هرگونه ارزش تئوریک! آیا واقعاً می توان این سند را بعنوان بیانیه اعلام مواضع یک گروه جدی کمونیست پذیرفت؟ به هر حال ما برای روشن کردن مواضع خود نمی توانیم به پریشان فکری و پریشان گویی ایشان پاسخ دهیم. بنابراین بهترین شیوه برای پیشبرد مبارزه ی ایدئولوژیک با چنین جریانی را در ارائه الگوی مثبتی از فعالیت کمونیستی در شرایط ویژه ی کنونی می دانیم.

چرا «بسوی انقلاب»؟

عناصر و جریان های تشکیل دهنده ی «بسوی انقلاب» قریب به سه سال پیش به ضرورت خروج از کار محفلی و شکاندن پوسته ی اتحادهای تصادفی به نفع اتحاد کمونیستی و قدم برداشتن به سمت کار حرفه ای-تخصصی بعنوان اولین قدم در راه ایجاد حزب طبقه کارگر رسیده بودند. یک جریان موفق شد که با نزدیکی به محافل پراکنده و با مواضع انقلابی، آنها را زیر چتر «تلاش برای ایجاد حزب طبقه کارگر» همسو سازد. البته در آنجا نیز با انواع بهانه ها و خط کشی های کاذب برای حفظ روابط محفلی روبرو بودند، اما توانستند از تجربه ی مبارزه در مقابل این تلاش ها و با کنار گذاشتن عناصر «انزوا طلب» و

«محلل گرا» به موفقیتی نسبی نائل آید. اشکال بهانه جویی برای فرار از تحمل درد تعهد و تکامل متنوع بود. یک محفل دیگری را «ضد لنینیسم» می خواند و از «لنینیسم» درکی سطحی تا تقلیل یک رهبر کمونیستی به یک پیغمبر فرقه ای ارائه می داد. دیگری شرایط امنیتی را بهانه ی حفظ جدایی و عدم برقراری حداقل ارتباط مورد نیاز برای کار جمعی می نمود. دیگری با هراس جدی شدن کار رفقای را از نظر شخصیتی زیر سؤال می برد و خلاصه انواع و اقسام دست و پا زدن برای حفظ روابطی که عده ی بسیار معدودی از تشکیل دهندگان این محافل را ارضاء میکرد، مورد تجربه قرار گرفت. اما اشتیاق به کار جدی و حرفه ای بر مبنای ضرورت پاسخ به نیاز طبقاتی پرولتاریا، اکثر رفقا را در شکاندن این محافل به نفع کار جمعی به پیش می راند. نتیجه ی این همت جمعی، بغیر از ثابت قدم تر شدن اکثریت رفقا در تجربه های مبارزه با انواع محفلیسم، ارائه ی سندی گشت که بعدها با عنوان «منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران» به جنبش ارائه شد. «این منشور» در عین پیشنهادی بودنش به کمونیست های انقلابی، چهارچوب موفقی ای برای همکاری درون گروهی را تعیین نمود. اما حتی یک سال مبارزه ی ایدئولوژیک و تغییرات جزئی و کلی در مفاد این سند هنوز همه را راضی نکرده است. تعدادی از رفقا معتقد به ترمیم مفادی از آن هستند. حتی یکی از رفقا بطور کلی با دیدگاه آن مخالف است. اما از آنجاییکه رفقای مخالف آمادگی ارائه ی جملات ترمیمی و یا برنامه مستقل خود را نداشتند، قبول کردند که تا زمان برگزاری اولین کنگره ی متحد کننده ی جریانات کمونیست های انقلابی، در چهارچوب همین برنامه فعالیت نمایند.

عده ای ممکن است فکر کنند که دادن چنین تعهدی، محدود کننده ی فعالیت و ابتکار عمل خواهد بود. اما، تجربه ی ما درینست خلاف این را ثابت کرده است. پس از دادن چنین تعهدی به یکدیگر، دیگر لازم نبود که ارتباطات بعضاً خطرناک از دید امنیتی برقرار گردد و رفقا می توانستند با حفظ استقلال گروهی و تشکیلاتی خود به کار و فعالیت های عملی ای روی آورند که با طبع شان بود و ترکیب خود را مناسب با آن تشخیص می دادند. همینطور می توانستند بر مبنای درک خود از ضروریات مبارزه، تا زمانیکه اقدامات ایشان نقض کننده ی چهارچوب منشور پیشنهادی نباشد و همان هدف، استراتژی و تاکتیک را پیش ببرند، گروه های جدیدی تشکیل دهند و در مبارزه خود از حمایت های مادی و معنوی دیگر گروه ها بهره مند شوند. تشکیل «ندای سرخ» و انتشار مطبوعه ی «خبرنامه ندا» ابتکار عده ای از دانشجویان و جوانانی بود که در مبارزات روزمره ی مردمی حضور مستقیم داشتند. دیدیم که «بسوی انقلاب» نه تنها آنها را از این ابتکار منع نکرد، بلکه در هر جا که ایشان نیاز به کمک و امکانات اجرایی داشتند، به ایشان کمک نمود. قرار گرفتن رفیقی از «بسوی انقلاب» در میان ایشان هم به هیچ عنوان پیش شرط کمک به ایشان نبود، بلکه با مراجعه و به درخواست خود این رفقای جوان صورت پذیرفت. و ایشان نیز تا به امروز از چهارچوب تعیین شده در «منشور پیشنهادی...» تبعیت نموده اند. مطمئناً اگر ایشان این برنامه را نقض می کردند، «بسوی انقلاب» اولین جریانی می بود که انحراف این رفقا را افشاء کرده و در صورت اصرار، جدایی این رفقا را اعلام می نمود.

اما، «بسوی انقلاب» تنها از جریان «تلاش برای ایجاد حزب طبقه کارگر» تشکیل نشده است. همانطور که گفتیم، ارائه و تعهد به «منشور پیشنهادی...» دست و پا را برای همکاری با جریانات مختلف باز کرد. در اوایل زمستان 1387، ما با جریان دیگری که از قبل ارتباط داشتیم، به درک مشترکی از شرایط مبارزه طبقاتی رسیدیم. ایشان نیز چون ما معتقد بودند که به زودی شرایط مبارزه طبقاتی به «شرایط انقلابی» تغییر خواهد کرد. و دوباره به این درک مشترک رسیدیم که شکل کنونی «کمیته های فعالان کارگری» نمی تواند پاسخگوی چنین اوضاعی باشد و باید برای پرورش و آموزش طبقه کارگر گروهی از مبلغان انقلابی را برای ایجاد هسته های کمونیستی و تبلیغ و ترویج برنامه کوتاه مدت و درازمدت کمونیستی به میانشان فرستاد. همچنین، معتقد گشتیم که برای اجرای این طرح نیاز به یک نشریه ی کمونیستی واحد داریم که بصورت مستمر و با محتوایی انقلابی - کمونیستی منتشر گشته و محور فعالیت های تبلیغی این هسته ها قرار گیرد. در اینجا و با این هدف بود که انتشار نشریه «بسوی انقلاب» - گاهنامه سیاسی تبلیغاتی کارگران کمونیست» را آغاز کردیم. البته باید اعتراف کنیم که شرایط جامعه بسیار سریعتر از آنچه ما پیش بینی می کردیم تغییر یافت. اما تا وقوع این تغییر توانسته بودیم سه شماره از نشریه را منتشر کنیم. در سرمقاله ی اولین شماره با عنوان «بسوی انقلاب» و اهداف آن نوشتیم: «فوری ترین هدف کمونیست های ایران و جهان، سرنگونی حکومت دیکتاتوری سرمایه داری است. این هدفی است که از ابتدای شکلگیری مرام کمونیستی در بیش از 160 سال پیش اعلام شده و هزاران هزار کمونیست در راه رسیدن به این هدف جان خود را از دست داده اند. این هدفی است که کمونیست های ایران، در خیابان ها، زندان ها و حتی چسبیده به دیرک های اعدام فریاد زده اند و از پنهان داشتن آن شرم می کنند. هرکس که این هدف را مرکز فعالیت ها و تبلیغات خود قرار ندهد و ندهد، کمونیست نیست و با «کمونیست» خواندن خود، تنها، خیال بهره برداری از تاریخ با عظمت این نهضت و اعتبار آمیخته به آن دارد. هر آنکس که هدف فوری کمونیست ها و جنبش کارگری را محدود به بالا بردن دستمزد و شرایط فروش گرانتر نیروی کار به سرمایه دار کند، نماینده سرمایه داران است و انگیزه ای جز تحمیل کارگران و به انحراف کشاندن مبارزات طبقه کارگر از فوری ترین و عاجل ترین نیاز مبارزه طبقاتی ندارد.

اما آیا صرفاً با سرنگونی حکومت سرمایه داری، انقلاب اجتماعی بوقوع پیوسته است؟ خیر! اولاً سرنگونی حکومت سرمایه داری فقط به معنای سرنگونی هیت حاکمه کنونی نیست! خصلت انحصاری سرمایه داران همواره باعث می شود که جناح بسیار کوچک و نهایتاً چند صد نفره ای از ایشان قدرت حکومتی را در دست گرفته و دیگر جناح های سرمایه داری را از حکومت حذف کنند. همانطور که جناح خمینی، سرمایه داران هوادار جبهه ملی و نهضت آزادی و حزب توده و ... را در اوایل سال های دهه 60 ششمسی حذف کرد. و یا، نمونه ی دیگر آن حذف «اصلاح طلبان» طرفدار خاتمی از حکومت در اوایل دهه 80 ششمسی بود. دیکتاتوری و استبداد، طبیعت حاکمیت سرمایه داری است که همواره جناحی را بر دیگر جناح های سرمایه داری غالب کرده و گروه های رقیب را از قدرت حذف می کند. در چنین شرایطی است که جناح های دیگر سرمایه داری به شکل «مخالف» (اپوزیسیون) در آمده و در شرایط استبدادی، مانند حکومت جمهوری اسلامی، حتی، خواهان حذف فیزیکی و «تعبیر رژیم» می شوند. [البته در شرایط دیگری چون کشورهای غربی، که قدرت طبقه کارگر و تشکلات آن به مراتب بیش از ایران است و هرگونه برخورد قهرآمیز جناح های سرمایه داری با یکدیگر می تواند آغازگر یک انقلاب اجتماعی و سرنگونی کامل حاکمیت سرمایه داری گردد، این جا به جایی قدرت، از طریق انتخابات و بصورت بدون خونریزی انجام می پذیرد.] این نوع جا به جایی قدرت، یعنی سرنگونی هیئت حاکمه و جا به جایی آن با جناح های دیگر سرمایه داری، انقلاب خوانده نمی شود. حتی اگر این جا به جایی، مانند سال 57 از طریق قیام مردمی صورت پذیرد. به همین خاطر است که کمونیست ها، انقلاب 1357 را یک انقلاب شکست خورده می نامند. انقلاب زمانی پیروز می شود که کل دستگاه دیکتاتوری طبقه سرمایه دار منهدم شود. و حکومت مستقیم مردم در شکل شورایی و متکی به قدرت مردم مسلح جایگزین آن شود. در غیر اینصورت، انقلاب شکست خورده است و نتیجه ای جز استقرار مجدد دیکتاتوری سرمایه داری ندارد. حال مهم نیست نتیجه آن را «جمهوری اسلامی» بنامیم، یا «جمهوری دموکراتیک» و یا فقط «جمهوری» و یا ... ، تا زمانیکه حکومت شوراهای متکی بر قدرت مسلح مردمی جایگزین حکومت پارلمانی بورژوازی نگشته اند، انقلابی در کار نبوده است و هر آنکس که چنین نتیجه ای را «انقلاب» بخواند، هدف و انگیزه اش، سوار شدن بر اعتراضات مردمی برای گرفتن قدرت جناح سرمایه داری

مطلوب خودش می باشد.» (سرمقاله «بسوی انقلاب» شماره یک)

قهر انقلابی و انقلاب دمکراتیک

یکی از باصطلاح «انتقادات» دوستان جافک به ما اینگونه فرموله شده است: «به قول خودشان (یعنی «بسوی انقلاب» - نویسنده): «ما باید نهادهای مردمی، از قبیل «انجمن های محلی»، «انجمن های صنفی»، «احزاب سیاسی» و نهادهای دمکراتیک حمایت از حقوق کودکان، برابری زنان، و مذاهب و اقوام و ... را بنا کرده و با تشکیل دهی و سازمان یافتگی خود و کل جامعه در این نهادها، قدرت سیاسی، مردم را فزونی داده و «قدرت سیاسی، و اجتماعی، «را به منشاء آن، یعنی مردم، برگردانیم.» (5) (تاکید از ما)

بهرتر است برای تشریح درک نویسندگان «بسوی انقلاب»، از همین نقل قول به اصطلاح موجه شروع کنیم. این يك درك آشکارا تدریجی و مهمتر از آن، رفرمیستی از تحول سیاسی در جامعه ای است که تحت يك دیکتاتوری خشن طبقاتی قرار دارد. جمهوری اسلامی طی بیش از 30 سال حیات خود، نقش مرکزی نیروی مسلح ضد مردمی و قهر ارتجاعی را در حفظ نظام کهنه را آشکارا به نمایش گذاشته است. شکل گیری همه نهادهایی که در نقل قول بالا ردیف شده، حتی احزاب سیاسی، بدون توجه به خطر رهبری کننده و جهت دهنده (و منحرف کننده) مسیر خودروی جنبش توده ای، و در فقدان يك استراتژی انقلابی و ابزار ضروری برای اعمال قهر طبقاتی - انقلابی، نمی تواند يك تحول ریشه ای اجتماعی و سیاسی را به بار بیاورد. نویسندگان «بسوی انقلاب» با مخدوش کردن صف دوستان و دشمنان مردم، در واقع دوری خود از خطر رهبری کننده و جهت دهنده (و منحرف کننده) مورد نیاز را اعلام کرده اند. آنان با مسکوت گذاشتن مساله قهر و نقش مرکزی قوای مسلح در نظام طبقاتی، نزدیکی خود به برداشت های رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک از نحوه تغییرات اجتماعی و سیاسی را به نمایش گذاشته اند. >

واقعاً که برخورد این دوستان به فعالیت سیاسی و تبلیغ و ترویج یک دید کاملاً آماتوری و دور از واقعیت های مبارزاتی است. ایشان فکر می کنند که در امر تبلیغات، در یک پیام و با اعلامیه و یا بیانیه و ... همه مواضع یک جریان باید یکجا و به یک شکل مطرح شود. در همینجا از خوانندگان خود برای آوردن نقل قولهای طولانی عذرخواهی می کنیم، اما پیش گرفتن شیوه ی مقاله آمیز دوستان جافک راهی برای ما نمی گذارد جز آنکه نقل قولهایی را که ایشان از رفقا «ندای سرخ» آورده اند را در چهارچوب واقعی اش نشان دهیم.

رفقای «ندای سرخ» در پیام هفتم به دلایل «شکست فراخوان تجمع در بازار تهران» (به تاریخ 21 مرداد 1388) پرداخته بودند و سعی داشتند تا به مردم درگیر مبارزات نشان دهند که چرا دیدگاه رفرمیستی دست به چنین اقداماتی می زند و چرا این اقدامات توفیق نمی یابند. رفقای «ندای سرخ» به درستی اتخاذ چنین تاکتیک های نا کارآمدی را به دیدگاه و استراتژی اصلاح طلبانه رهبری «جنبش سبز» (همانهایی که جافک مدعی شده است که رفقای ما به دنبالشان افتاده بودند) نسبت داده و کل دیدگاه رفرمیستی ایشان را نقد کرده بودند. بخوانید و خود قضاوت کنید:

«با کمی دقت به نظرات موجود در جامعه ایران، متوجه می شویم که سه نیرو با اهداف مشخص خود در این درگیری ها شرکت دارند. نیروی اول، نیروهای جناح کودتاچیان حکومت جمهوری اسلامی هستند. این حکومت از دو بازوی نیروهای سرکوب فیزیکی، مانند پلیس و سپاه و بسیج و اطلاعات چی های لباس شخصی و .. و سرکوب ذهنی، مانند خامنه ای و روحانی های طرفدارش و مطبوعات و صدا و سیما و ... تشکیل شده است، که هدفشان چیزی جز سرکوب قهرآمیز مبارزات مردم تا نقطه توقف دخالت عمومی در مسائل سیاسی و استقرار تمام عیار دیکتاتوری و خفقان

نیست. ایشان با کودتا علیه جناح اصلاح طلب حکومتی در انتخابات ریاست جمهوری دهم، آنها را از هیئت حاکمه حذف کردند و قدرت سیاسی را کاملاً مال خود نمودند. نیروی دوم، همین جناح مغلوب هیئت حاکمه است. متشکل از گروه های طرفدار هاشمی رفسنجانی و کروبی و خاتمی و موسوی و ... که هدفشان بازگشت به مقام خود در هیئت حاکمه و تقسیم قدرت می باشد. اما، از آنجا که فعلاً از قدرت سیاسی حذف شده اند و دسترسی به امکانات حکومتی برای پیشبرد اهداف خود ندارند، متوسل به نیروهای مردمی گشته اند و می خواهند از آن بصورت عامل فشار بر روی جناح حاکم استفاده کنند و ایشان را مجبور سازند تا برای گروه های ایشان نیز در هیئت حاکمه، چون گذشته، جایی را باز کنند. اما نیروی سوم، نیروهای مردمی هستند. یعنی نیروی تجمع کنندگان و تظاهرات های مردمی و همان نیرویی که برای دست یافتن به آزادی های متعارف فردی، از

قبیل حق تعیین سرنوشت خود و خانواده شان و عدم دخالت حکومت در زندگی خصوصی شان، آزادی بیان و قلم، تجمعات، احزاب و تظاهرات و دخالت در امور سیاسی و ... به خیابان ها آمده است. یعنی همان نیرویی که فکر می کرد اگر در انتخابات شرکت کند و جناح اصلاح طلب را به حکومت برگزیند با ندادن هزینه یک انقلاب تمام عیار، می تواند به اهداف مذکور برسد.

اما چنین نشد. کاملاً واضح بود که حکومت بیت رهبری و سردار پاسداران حاضر به تسلیم قدرت نیستند و حاضرند برای باقی ماندن در قدرت دست به هر کاری بزنند، که زدند! شرایط امروزی دو نیرو را در مقابل دولت کودتا و سرکوب نظامی اش؛ تا مقطع شکاندن مقاومت کودتاچیان، همراه کرده است. نیروی عاری از هرگونه قدرت جناح مغلوب حکومتی (اصلاح طلبان) و نیروی مقتدر و رزمنده ی مردمی! اگر اتخاذ تاکتیک مناسب تنها بر مبنای شرایط کنونی بود، شاید هر دو نیروی اصلاح طلبان و مردمی، راه و شیوه ی مشترکی را اتخاذ می نمودند. اما اینگونه نیست! اتخاذ تاکتیک، فقط بر مبنای شرایط کنونی تعیین نمی شود، بلکه در آمیخته با هدف نهایی است. مثلاً اگر هدف نیرویی اشغال «موصل» باشد و نیروی دیگری بخواهد «بصره» را بگیرد، مسلماً نیروهای خود را به اشکال متفاوت چیده و بلندی های متفاوتی را برای فتح در نظر می گیرند. بنابراین می بینیم که روش و تاکتیک در ارتباط ناگسستنی با هدف تعیین می شود. هدف اصلاح طلبانی چون هاشمی و ... برگشتن به قدرت سابق شان است. اما دارای نیرویی حکومتی که بتواند اراده شان را به کودتاچیان تحمیل کند نیستند. پس سعی می کنند که با متقاعد کردن نیروی مقتدر مردمی به اهداف خویش، از این نیرو، برای پیشبرد هدفشان استفاده کنند. تاکتیک «گام به گام» اینگونه تعیین شده است. که «مردم بیاید اول موصل را بگیریم و بعد به سمت بصره می رویم»، در صورتیکه «موصل» هدف نهایی ایشان است و هیچ تمایلی برای فتح «بصره» ندارند. هدف ایشان، بازگشت به قدرت است و هیچ خیالی برای فتح آزادی های فردی توسط مردم ندارند. همینکه به قدرت برسند، نه تنها ما را همراهی نخواهند کرد، که از قدرت به دست آمده برای سرکوب مجدد ما استفاده خواهند نمود. همانطور که در زمانیکه خودشان جمعاً ۲۴ سال از ۲۰ سال گذشته در قدرت و بعنوان شخص اول مملکت بودند و ما را همچون همین دولت کودتا سرکوب کردند.

اینها را گفتیم که ببینید، هنگامیکه ایشان اعلام تجمع می کنند و این تجمعات را سراسری می خواهند و ما را به جلوی کاخ ریاست جمهوری و مجلس و بیت رهبری در ساعات اولیه ی روز می برند، به این علت است که می خواهند از نیروی ما برای اعمال فشار استفاده کنند تا جناح مقابل را وادار سازند که در را بر روی ایشان باز کند. به همین علت است که همواره می گوید، «جانیان را باید بخشید و فراموش کرد»، که مبدا احمدی نژاد و خامنه ای فکر کنند که اگر حاضر به عقب نشینی

بشوند و در را بر روی ایشان بگشایند، مورد بازداشت و محاکمه و ... قرار خواهند گرفت. و با اعلام می دارند که «سپاه و بسیج یاران ما هستند و هدف ما انحلال آنان نیست»، چرا که هدفشان به دست آوردن قدرتی است که این مزدوران به آنها خواهند بخشید. بدون سپاه و بسیج و دیگر نیروهای مسلح و ابزار سرکوب، دیگر قدرتی نمی ماند که ایشان بخواهند در آن شریک شوند.

اما، هدف مردم «دمکراسی» است. یعنی نظام سیاسی ای که به ایشان قدرت تعیین سرنوشتشان را بدهد و آزادی های فردی شان را تضمین کند. همانطور که راه «بصره» از «موصل» نمی گذرد، راه «دمکراسی» هم از شراکت اصلاح طلبان در نظام دیکتاتوری ولی فقیه اسلامی نمی گذرد.

۳، تظاهرات های شبانه همراه با شعارهای شبانه؛ همانطور که گفتیم، تظاهرات های صبحگاهی در مناطق حساس حکومتی در شرایط حاضر که قشر وسیعی از مردم هنوز به مبارزات نپیوسته اند، به درد استقرار دمکراسی نمی خورد. بلکه تنها به درد اصلاح طلبانی میخورد که می خواهند با فشار بر نقاط حساس حکومتی آن را وادار به برداشتن یک قدم به عقب کنند. در صورتیکه استقرار دمکراسی نیاز دارد تا کلیه ابزار و آلات دیکتاتوری محو گردد و به جای آن نهادها و بناهای یک نظم نوین احداث شود. به همین جهت است که نیروهای مردمی و خواهان دمکراسی باید مبارزه را طولانی مدت تر در نظر بگیرند و گول حرف های اصلاح طلبان را که میگویند «با تعطیلی بازار همه چیز تمام است» و یا «با استعفا احمدی نژاد مبارزه به اهدافش می رسد» را نخورند. ما برای استقرار دمکراسی نیاز به درگیری تمامی جمعیت ایران در ساختمان نظام سیاسی و حقوقی دمکراتیک داریم. **ما در پیام ششم خود توضیح دادیم که «دمکراسی چیست و چگونه حاصل می شود. ما باید نهادهای مردمی، از قبیل «انجمن های محلی»، «انجمن های صنفی»، «احزاب سیاسی» و نهادهای دمکراتیک حمایت از حقوق کودکان، برابری زنان، و مذاهب و اقوام و ... را بنا کرده و با تشکل دهی و سازمان یافتگی خود و کل جامعه در این نهادها، قدرت سیاسی مردم را فزونی داده و «قدرت سیاسی و اجتماعی» را به منشاء آن، یعنی مردم، برگردانیم.** همانطور که گفتیم، در چنین زمانیکه مبارزه با دیکتاتوری، جو و شرایط همگرایی را در میان ما بوجود آورده باید از آن استفاده کرد و خود و دیگران را تشویق به سازماندهی و ایجاد چنین نهادهایی نمود. چنین شرایط همگرایی ای اینک پس از گذشت ۳۰ سال، دوباره ظاهر گشته است و اگر از این موقعیت استفاده نکنیم، معلوم نیست چند دهه دیگر را باید زیر تحمل استبداد و دیکتاتوری بگذرانیم.»

پس می بینیم که مخاطب رفقای «ندای سرخ» مردم حاضر در مبارزات است و ایشان به چه زبان ساده ای رابطه ی دیدگاه، استراتژی و تاکتیک اصلاح طلبان را برایشان توضیح داده اند و از دیدگاه کمونیستی نقدشان کرده است. در اینجا کاملاً و واضحاً اعمال قهر حکومتی را توضیح داده اند و نشان داده اند که قدرت حکومت از نیروهای مسلحش برخاسته است. نقش حکومتی اصلاح طلبان را در استفاده از همین ابزار قهر در 24 سال از 30 سال حکومت جمهوری اسلامی و نیت آنها از حفظ این ابزار برای به کار گیری مجدد آن افشا کرده اند. اما چون دستور «قیام مسلحانه» مردم در این پیام بخصوص صادر نشده است، به «مخدوش کردن صف دوستان و دشمنان مردم» متهم می شوند. ایکاش این رفقا نمونه ای از پیامهای خود را برای ما می آوردند که ما ببینیم ایشان چه کرده اند و چه آگاهی ای را در آن زمان به مردم منتقل نموده اند؟ نکته بعدی در مورد نقل قول «متهم کننده ای» که از رفقای «ندای سرخ» آورده شده است، اینست که نقل قول شان را با حذف آن قسمت که این رفقا به مخاطبینی که احیاناً پیام ششم شان را نخوانده اند آدرس داده اند که برای فهم بهتر از این گفته شان به آنجا رجوع کنند، آغاز کرده اند. رفقای «ندای سرخ»، قبلاً در پیام ششم شان، یعنی در جایی از «انقلاب و دمکراسی» صحبت کرده اند به مخاطبین خود گفته بودند که:

«دروغ دیگری که میلیاردها میلیارد دلار خرج کرده اند تا ما را نسبت به واقعیات «انقلاب» خواب کنند، اینست که گویا «انقلاب» یعنی خشونت و تخریب و کشت و کشتار که هزینه ای بس سنگین برای تغییر یک جامعه است. در صورتیکه می بینیم که این حکومت ظالمانه ی دیکتاتورها است که در تمام طول حاکمیت شان با اعمال خشونت و کشتن مردم و تخریب زندگی میلیونها انسان منافع و مقاصد پست شان را جلو می برند. کجا بودند آنها تیکه «عدم خشونت» را بنا بر «نظرات کارشناسانه» شان موعظه کرده و «انقلاب» را عامل خشونت معرفی می کنند؟ انقلاب ایران هنوز دو ماه نشده که آغاز گشته و الان هم این حکومت است که می زند و می کشد و زندان می اندازد. کاری که سی سال مداوم است که انجام داده و تا زمانیکه هست، ادامه خواهد داد. پس «انقلاب» نه تنها عامل خشونت و کشت و کشتار نیست، بلکه پاسخی قاطعانه به خشونت و از بین بردن آن است.

نکته ی دیگری که حاکمان حکومت های دیکتاتوری و استثمارگری میلیاردها میلیارد خرج کرده اند تا مزدوران خود را با عنوان های «تاریخ دان» و «تاریخ ساز» و «تاریخ نویس» و «عالمان اجتماعی» و «فلسوف» اجتماعی به ما بقبولانند، اینست که انقلاب «مخرب» است و نتیجه ای جز از هم پاشیدگی ساختار اجتماعی ندارد. اینهم دروغ دیگری است که با اینکه مردم ما تازه بیدار شده اند و کمتر از دو ماه است که انقلاب را تجربه می کنند، به کذب بودن آن پی برده اند. مثلاً، «آزادی اجتماعات و تظاهرات» را در نظر بگیرید. ساختار حکومت جمهوری اسلامی اینگونه است که «آزادی اجتماعات و تظاهرات» را غیر قانونی می شمارد. هم اکنون نیز با استناد به همین قوانین، اعتراضات و اجتماعات مردمی را به گلوله می بندد. اما مردم با اولین اقدام انقلابی خود، ساختار پوسیده ی جمهوری اسلامی را در این محدوده به چالش کشیده و سعی دارند تا حق دمکراتیک آزادی اعتراضات و اجتماعات را جایگزین آن نمایند. از همین مثال نتیجه می گیریم که اقدامات انقلابی مردم، درست است که ساختار و روابط مسلط در نظام قدیمی و پوسیده را هدف می گیرد و تخریب می کند، اما در همان حال روابط و ساختار نوینی را جایگزینش می سازد. دروغ «کارشناسانه» اساتید و فیلسوف های حکومتی در اینجاست که خصلت و خصوصیت سازندگی انقلاب را پنهان می سازند و کاذبانه به مردم القاء می کنند که انقلاب صرفاً تخریب کننده ی ساختارهای اجتماعی است.

و اما در مورد «دمکراسی»، در پیام اول خود توضیح دادیم که ما برای تحقق خواسته های دمکراتیک مردم اقدام به شرکت در این مبارزات کردیم. همچنین خاطر نشان ساختیم، این خواسته ها، که توده ی مردم آنها را بنام «حقوق بشر» می شناسد، تنها در شرایطی قابل تأمین و تضمین می باشد که «حق حکومت» تمامی افراد جامعه، که پس از «حق بقاء»، ابتدایی ترین و اساسی ترین حق بشری است تأمین شده باشد. بسیاری از عوام از «حق حاکمیت مردم» برداشت محدودی داشته و آن را با «حق رأی عمومی» اشتباه می گیرند. قدرتمندان جوامع بشری، قرنهایست که از حساب بانکی و بودجه های حکومتی استفاده کرده اند و اساتید و «دانشمندان» فراوانی را ساخته اند، تا چنین توهم و دروغی را از طریق کلاسهای درس و کتاب نویسی و سخنرانی و مصاحبه و فیلمسازی و ... شایع کنند. متأسفانه در کار خود نیز موفقیت بسزایی داشته اند. اما، همانطور که در ایران هم می بینیم، داشتن «حق رأی عمومی» به معنای «حاکمیت مردم» (دمکراسی) نمی باشد. در بسیاری از کشورها، اول شخص مملکت را از طریق «انتخابات عمومی» بر می گزینند و نام خود را «جمهوری فلان و بهمان» می گذارند. اما، در این کشورها، دمکراسی وجود ندارد. مانند جمهوری خلق چین، جمهوری سوریه، جمهوری های آسیای

مرکزی و آفریقایی و آمریکای لاتین، همه و همه جمهوری هستند و به زنان و مردان بالغ شان «حق رأی» داده اند، اما، کشورهای دموکراتیکی نمی باشند و حقوق دموکراتیک مردم خود را از ایشان سلب کرده اند. در عوض کشورهای مانده سوئد و دانمارک و ... داریم که علیرغم نظام سیاسی مشروطه سلطنتی، که شخص اول مملکت از طریق موروثی به تخت پادشاهی می نشیند، حقوق دموکراتیک مردم را، تا مقدار زیادی رعایت می کنند. مطمئناً، داشتن «حق رأی عمومی» یکی از واجبات دموکراسی است. اما دموکراسی به آن محدود نمی شود. ما باید از خود سؤال کنیم، چه چیز است که حکومتی را وادار به رعایت حقوق دموکراتیک مردم می کند؟ با یافتن این عامل مشترک، ما به معنا و مفهوم دموکراسی نیز نزدیکتر می شویم. همان معنا و مفهومی که نظرات «کارشناسانه» سعی در پنهان نگاه داشتنش دارند.

در بررسی ساختار سیاسی کشورهای جهان متوجه می شویم، در هر مملکتی که نهادهای مردمی و مستقل از حکومت، سابقه ی دیرینه تری داشته و در اشکال متنوع انجمن های محلی، اتحادیه های کارگری و صنفی، انجمن های غیر دولتی و احزاب و مطبوعات آزاد و ... مردم را مطلع و متشکل کرده و قدرتمند تر می سازند، به همان نسبت، حکومت ها نیز مجبور به رعایت حقوق دموکراتیک مردم می شوند. و در هر جایی که این نهادها ضعیف و یا غایب اند، حکومت های آنها نیز بیشتر به حکومت مطلقه و دیکتاتوری تمایل دارند. در همین ایران خودمان هم شاهد بودیم که در روند انقلاب پیشین، هنگامیکه نهادهای محله ها و شوراهای کارگری و ... شکل گرفت، حتی قبل از ۲۲ بهمن ۵۷، فضای سیاسی کشور باز تر شد و مطبوعات مستقل شکوفا شد و رشد کرد. مرتجعین مذهبی تنها زمانی توانستند حکومت استبدادی و دیکتاتوری خود را مطلقه کرده و به ما تحمیل کنند که تا سال ۱۳۶۰ با سرکوب های خونین و خشونت بی سابقه، این نهادهای دموکراتیک را منحل کرده و با انجمن های اسلامی وابسته به حکومت شان جایگزین کنند. شوراهای اسلامی کارگری و نشریات وابسته به حکومت و کمیته های محلی وابسته به مساجد و روحانی حکومتی و ... جایگزین نهادهای مستقل و دموکراتیک مردمی و پایگاهی برای تحمیل اراده ی حکومت دیکتاتوری به مردم شدند. و مجموعاً، در کنار دولت و قوه قضایه و مقننه، ساختار سیاسی جمهوری اسلامی را تشکیل دادند.

پس برای استقرار «دموکراسی» در ایران فردا، ما باید با اقدامات انقلابی خود، به انهدام و انحلال نهادهای حکومتی، و تشکیل دوباره ی نهادهای مردمی و مستقل از حکومت ها بپردازیم و جایگزین نهادهای حکومتی کنیم. یکی از ابتدایی ترین و مهمترین نهادهای مردمی که هم استفاده ی بلافاصله در پیشبرد مبارزات مردمی دارد و هم درازمدت، تضمین کننده ی قدرت مردمی است، انجمن ها و یا کمیته های محلی است. «

با خواندن مطالب بالا، آیا دوستان جافک، خجالت نمی کشند که چنین تهمت های ناروایی را به این رفقا نسبت می دهند؟ آیا این نمونه ای از انتقاد سازنده است؟

ما در پایان این بخش خوانندگان خود را به مفاد «منشور پیشنهادی...» که مربوط به این بحث مشخص می شود رجوع می دهیم تا توهم اینکه رفقای «ندای سرخ» در مقطعی پیشان به سمت آشتی با اصلاح طلبان حکومتی لغزیده است را نیز بر طرف سازیم و نشان دهیم که عملکرد این رفقا همواره در چهارچوب اعلام شده ی برنامه مبارزاتی ما بوده است. بنابراین در عوض این شعبده بازی ها و نقی زدن های اپورتونیستی (فرصت طلبانه) بهتر بود که این دوستان وارد یک بحث اصولی و ایدئولوژیک بر روی مفاد و یا کلیت «منشور پیشنهادی ...» می شدند.

«ج- بورژوازی این نظام و روابط و مناسبات موجود را از طریق اعمال دیکتاتوری طبقاتی خود توسط حکومت های سرمایه داری و بعضاً با ائتلاف با دیگر طبقات ارتجاعی، در سراسر جهان به پرولتاریا تحمیل کرده و از آنجایی که این نظام بر مبنای تولید اجتماعی از یکطرف و کنترل خصوصی بر ابزار و روند و محصول تولید از طرف دیگر، قرار دارد، حامل تضاد است که نیروهای مولده را در تضاد با مناسبات و روابط تولیدی قرار داده و نهایتاً به فروپاشی آن خواهد انجامید. پرولتاریای جهانی چاره ای جز مبارزه برای سرنگونی این حکومت ها و جایگزینی آن با دیکتاتوری پرولتاریا که تنها شکل استقرار آن حکومت شورایی است، نداشته و در صورت عدم موفقیتش، آلترناتیوی جز بازگشت به بربریت در مقابل جامعه انسانی وجود ندارد.

ه- طبقات عمده منخاص حاضر در این جامعه پرولتاریا و بورژوازی می باشند.

و- هدف نهایی طبقه کارگر ایران به همراه طبقه کارگر جهانی سرنگونی حکومت بورژوازی به عنوان سرآغاز انقلاب سوسیالیستی بوده تا نه تنها نظام سرمایه داری، بلکه کلاً نظام طبقاتی جامعه بشری را منهدم کرده و بنای جامعه بدون استثمار و طبقه و کمونیستی را جایگزین کند.» (بندهای جیم، ه، و او از ماده 1. نظام تولیدی و اهداف)

«با در نظر گرفتن شرایط جهانی و تلاش سرمایه داری بومی برای ادغام در سرمایه جهانی، فشار مضاعفی بر کارگران وارد آمده و با پیروی از سیاست های نولیبرالیستی جهان، از طریق خصوصی سازی و سیاست درهای باز اقتصادی، باعث ورشکستگی رشته های مختلف تولیدی و نتیجتاً بیکاری و فقر گسترده تر اجتماعی گشته است. چنین شرایطی باعث وخامت بحران های اقتصادی و اجتماعی گشته، بطوری که دیگر قابل تحمل نبوده و مدتی است که مبارزات اجتماعی رو به اعتلا گذاشته و می رود تا در تداوم خود شرایط انقلابی را به جامعه تحمیل کند.

الف- طبقه کارگر ایران نه تنها از چنین شرایطی واهمه نداشته، بلکه به استقبال چنین اوضاعی رفته و از این فرصت برای سرنگونی و انهدام ماشین حکومتی بورژوازی و استقرار حکومت دیکتاتوری پرولتاریا به شکل دموکراسی مستقیم شوراهای استفاده می کند. حکومت شوراهای تنها شکلی از حاکمیت بشری در جامعه ی طبقاتی می باشد که می تواند کلیه امتیازات سیاسی و حقوقی را از بورژوازی سلب کرده و از این طریق راهگشای تغییر کلیدی روابط تبعیض آمیز طبقاتی، جنسیتی، ملیتی و مذهبی باشد.

ب- کمونیست ها با هر گونه قرائت لیبرالی و رویزیونیستی از سوسیالیسم که زیر عبارات عوام فریبانه ی "جمهوری دموکراتیک"، "جمهوری دموکراتیک خلق" و یا "جمهوری دموکراتیک نوین" سعی در ابقای اشکال هرمی و پارلمانی قدرت بورژوازی را دارند و حتی به نام سوسیالیسم به جای حکومت مستقیم مردم از طریق شوراهای سعی در جایگزینی "نهاد نمایندگی بورژوازی" را داشته و "دیکتاتوری حزبی" را معادل با دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا می نمایند، مرزبندی داشته و معتقدند که تنها شکل حکومتی ای که پرولتاریا می تواند از آن برای استقرار دیکتاتوری طبقاتی اش استفاده کند، شیوه حکومت شورایی از نوع کمون پاریس می باشد که با اتکا به نیروهای مسلح داوطلبانه مردمی حکومت کرده و هیچ نیروی مسلح متمرکز دیگری را تحمل نخواهد کرد.

ج- کمونیست ها همچنین با دیدگاه های اپورتونیستی که استراتژی طبقه کارگر را استقرار "حکومت کارگری" عنوان کرده و بدون هیچ تعریفی از آن، در را برای سازش با قرائت های رویزیونیستی و غیرکمونیستی باز می گذارند، مرزبندی دارند.» (مقدمه و بندهای الف، ب، و جیم از ماده 2. استراتژی)

و این ما را به قسمت بعدی، یعنی، درک ما از استقلال طبقه کارگر و آلترناتیو پرولتاری می رساند.

3. درک ما از استقلال طبقه کارگر

با آغاز مجدد فعالیت‌های کمونیست‌های «مستقل» (مستقل از حزب توده و اکثریتی‌ها) که همزمان با اوج‌گیری مبارزات کارگری و فعالیت‌های سندیکالیست‌ها بود، مسئله استقلال طبقه کارگر مطرح شد. اما درک غالب بر اذهان کمونیست‌های مستقل از «استقلال طبقه کارگر» تفاوتی با دیدگاه‌های رویزیونیستی و اصلاح‌طلبانه‌ی توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها نداشت. می‌بینیم که نتیجه‌ی این حرکات هم به تشکیل دو کمیته از فعالان کارگری رسید که تمام سعی و کوشش خود را برای ایجاد و یا کمک به ایجاد تشکلات صنفی کارگری گذاشتند. برخی بدنبال تأسیس شوراهای بودند، اما تعریفشان از «شورا» همان مجمع عمومی صنفی کارگران بود. به همین علت هم دیدیم که در ادامه راه و بوقوع پیوستن انشعابات، برخی از «شورایی‌ها» بنیانگذار «اتحادیه آزاد کارگران» و یا «کمک به ایجاد» دیگر سندیکاها شدند.

اما دید ما نسبت به استقلال طبقه کارگر، از جایگاه اجتماعی و رسالت این طبقه بر می‌خیزد. طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی‌ای است که می‌تواند تنها آلت‌رناتیو واقعی در مقابل راه حل‌های سرمایه‌داری ارائه دهد. روند مستقل‌سازی طبقه کارگر چیزی جز روند خودآگاهی و سازمان‌یافتگی آن نیست. پس مهمترین گام در جهت استقلال طبقه کارگر را در فرموله کردن برنامه مستقل سیاسی - اجتماعی آن جهت دگرگونی ساختار اجتماعی یافتیم. این اقدام می‌بایست از طریق مبارزه ایدئولوژیک با انواع انحرافات و توهّمات ایدئولوژیک شایع در ایران و جهان به دست می‌آمد. اما، در عین حال به علت شرایط ویژه‌ی مبارزه طبقاتی و سمت و سوی آن به آغاز اعتلای انقلابی، این وظیفه نمی‌توانست تا ابد بطول انجامد. پس در عین اینکه ما تلاش کردیم اکثریت انقلابیون کمونیست را با خود همراه کنیم، اما نمی‌توانستیم وقت زیادی را به افتناع نیروها و عناصر بازدارنده اختصاص دهیم. یکی از دلایل قلت کنونی تعداد ما همین است. بزرگترین مانع ما در مقطع دستیابی به «منشور پیشنهادی وحدت کمونیست‌های ایران» سازش طبقاتی در شکل ایدئولوژیک آن بود. ما در حرکتی «خلاف جریان» سازش و آرامش بسیاری از نیروهای مدعی «چپ» را به هم زدیم. در این راه نیز متحمل شدیدترین ضد حمله‌ها، بخصوص از طرف کمونیست‌های علنی وابسته و یا نزدیک به حزب توده و اکثریتی‌ها شدیم. آنها در مقابل تهاجم ایدئولوژیک ما وادار به عکس‌العمل شدند، بدون آنکه چهره‌ی سازشکارانه و رویزیونیستی خود را آشکارتر سازند. بسیاری از ضد حمله‌های این عناصر به شیوه مسموم کردن فضا و تروورهاک شخصیت‌های جریان انقلابی بود، که متأسفانه، هماهنگ با فرهنگ رعیتی اکثریت فعالان کارگری بسیار مؤثر افتاد و هنوز هم، حتی پس از آنکه خط مشی رویزیونیستی و سازشکارانه‌ی ایشان افشا گشته، زخم‌هایی که به ما زدند، باقی است.

توهّمات بازدارنده استقلال پرولتاریا

بیش از ده سال است که شرایط مبارزه طبقاتی از حالت رکود مطلق و پیشروی ضد انقلاب بیرون آمده و سیر اعتلایی به خود گرفته است. پس از پایان جنگ، در دوران سازندگی، هاشمی رفسنجانی بعنوان نماینده طبقه و هیئت حاکمه باز هم مردم را به تحمل شرایط بد اقتصادی و ریاضت کشی دعوت می‌کرد. او می‌گفت خسارات جنگ به حدی است که نمی‌توان بدون از خود گذشتگی جبران‌ش ساخت. اما بزودی مردم متوجه شدند که ریاضت کشیدن و تحمل کمبودها و فقر و گرسنگی موعظه‌ای است تا سرمایه‌داران بدون هیچ دردسری به انباشت ثروت‌های آنچنانی بپردازند. رواج دوباره مدهای متنوع و ماشین‌های لوکس و تجمل‌گرایی در جلوی چشم مردم ریاضت کش و گرسنه صورت می‌پذیرفت و رویه مردم را در صف‌های طولیل توزیع کالاهای کوپنی دگرگون می‌ساخت. اعتراضات و درگیری‌های مردم مصرف‌کننده در مقابل فروشگاه‌های توزیع‌کننده بصورت روزمره گشت و بالاخره در شهرک‌های فقیر نشینی چون اسلامشهر و ... (در سال 74) شعله ور گشت.

با روشن شدن اولین آتش‌های اعتراضی، طبقه حاکمه دو تکه شد. جناح‌های مغلوب انحصارهای حکومتی به سمت اصلاح طلبی و رفرمیسم روی آوردند. آنها با پذیرش مفاهیم لیبرالی از یکطرف خود را مصلح و ترمیم‌کننده‌ی حاکمیت نشان دادند و از طرف دیگر به دنبال چانه زنی برای سهم بیشتر در همین نظام پوسیده و بازگشت به همین هیئت حاکمه «سلطانی» افتادند. بالاخره در خرداد 1376 توانستند خود را به رقیب تحمیل کرده و دوباره وارد صحنه سیاسی شوند. اما این بار، با آگاهی به پوسیدگی افکار دینی و بی‌اثر شدن آن در جامعه، با کوله باری از افکار مخدر و توهّم زای لیبرالی با مردم روبرو گشتند. آنان دم از اصلاحات درون حکومتی می‌زدند و طبق سنن لیبرالی، حکومت را نه بعنوان ابزار طبقاتی سرمایه‌داران برای اعمال دیکتاتوری طبقاتی شان، بلکه «داور پیشه» و بی‌طرف معرفی کردند. همچنین «قانون» را نیز مطلق کرده و بعنوان قراردادی بین «دولت و ملت» خواندند که عدول از راهش برابر با «اعتشاش» و «هرج و مرج» بود. از آنجاییکه نمی‌خواستند و نمی‌توانستند به معتبرین و نمایندگان واقعی طبقات و شهروندان تکیه کنند و از آغاز فعالیت دوباره‌ی نیروهای انقلابی هراس داشتند، نمایندگان سرمایه‌داری «چپ»، که وفاداری شان به هیئت حاکمه را در دوران ترور نشان داده بودند و اختگی نظراتشان را در برانگیختن انقلابی مردم به اثبات رسانده بودند، وارد معرکه کرده تا مدرکی باشد بر «دمکراسی» ایشان!

الف - نفوذ اصلاح طلبان حکومتی از طریق رویزیونیست‌ها

در اینجا جای آن را نداریم که جنبش کمونیستی را پس از شکست و انحلال شوراهای شوروی و تغییر استراتژی امپریالیست‌ها به «دول رفاه» و تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم این وقایع در جنبش طبقه کارگر و کمونیستی دنبال کنیم. اما، نخواهیم توانست علل عدم حضور مستقیم و مستقل پرولتاریا در مبارزات کنونی مردمی و غیبت جنبش کمونیستی را جدا از آن تصور کنیم. چیرگی رویزیونیسم بر جنبش کمونیستی و انحلال کمونیست بین الملل و وابستگی کمونیست‌های ایرانی به خط مشی غالب در جنبش کمونیستی، باعث شد تا استراتژی کمونیست‌های ایران متکی بر سازش طبقاتی و سیاسی با جناح‌های بورژوازی باشد. از دوران شکست حزب کمونیست ایران (اشترکیون - اکثریون) به بعد، فرهنگ سازش بر جنبش کمونیستی چیره گشت و متأسفانه همچنان ادامه دارد.

جریان عمده‌ای که از طرف مردم ایران بنام «کمونیست» شناخته می‌شوند، حزب توده و چریک‌های اکثریت و هواداران‌شان هستند که بسیاری از آنها توانستند زنده و سالم از زندان‌ها بیرون بیایند و پس از خرداد 76 هم اجازه‌ی فعالیت علنی بیابند. به همین علت، این خط مشی در ایران کنونی دارای نفوذ بسیاری است. تحت تأثیر این نفوذ، توهمی در جنبش کمونیستی مسلط گشته است که در همسویی با جناح اصلاح طلب حکومتی قرار دارد، و مبلغ این باور است که گویا می‌توان از طریق گام به گام و تکیه به بخشی از هیئت حاکمه شرایط اقتصادی و فضای سیاسی و اجتماعی ایران را بهبود بخشید. آنها مبلغین علنی سازش طبقاتی می‌باشند و در همسویی با ادعای تبلیغاتی لیبرال‌ها، مبنی بر «داور

پیشگی» و «غیر طبقه‌ای» بودن حکومت‌ها، حکومت آینده را از نوع هر می می خواهند که در نظام پارلمانی آن بتوانند بعنوان «نمایندگان» کارگران و زحمتکشان، فراکسیونی را تشکیل بدهند و در نزدیکی به رأس هرم قدرت و ثروت دارای موقعیت ممتازی شوند. به همین مناسبت هم اکنون در میان «جنبش سبزها» حل شده اند و گاه داغ تر از مردم متوهم، فریادهای «موسوی، موسوی» و «کروبی، کروبی» و حتی «هاشمی، هاشمی» سر می دهند. مسلماً از چنین خط‌مشی ای نمی توان انتظار داشت تا خواهان حضور مستقل طبقه کارگر در فضای سیاسی - اجتماعی جامعه ایران باشد. از لحاظ طبقه‌ای آنها بیان کننده ی منافع بورژوازی بوده و از لحاظ استراتژی کارگری هم خواهان استقرار نوعی «حکومت رفاه» می باشند و در مورد مبارزات کارگری هم تا آنجایی پیش می روند که به منافع سرمایه داران و حکومت شان ضرات جدی وارد نشود. حتماً استحضار دارید که چریک های اکثریت در کنگره شان خواهان حفظ سپاه پاسداران بودند و فقط توصیه می کردند که ایشان در سیاست دخالت نکنند. همچنین کلاً مارکسیسم و مبارزه طبقه‌ای و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کرده و به کناری گذاشتند و خود را تابع «سوسیال دمکراسی» خواندند. بنابراین، از لحاظ استراتژی و تاکتیک، کاملاً دنباله روی اصلاح طلبان حکومتی هستند و خودشان هم به این موقعیت معترفند.

توده های جوان سرخ ما نیز تحت تأثیر این خط مشی رشد کرده اند. حتی آنها بیکه خود را مخالف ایشان دانسته و بعضاً هم خود را «انارشیست» می خوانند، به دنبال آموزش ایشان خواهان برقراری صلح و صفای طبقه‌ای بوده و از هر موضع مبارزه جویانه گریزانند.

این دیدگاه منشاء توهمات ضد انقلابی است. فعالان کارگری و کمونیست باید بدانند که منافع بورژوازی با منافع کارگران غیر قابل سازش است. و این باور را فقط در سطح تئوری باقی نگذارند. هنگامیکه مارکس در کاپیتال نقش ارزش اضافی را توضیح می دهد و سپس روندی که به نزول نرخ سود می انجامد را افشا می کند، نشان می دهد که هیچ راه حلی جز فروپاشی سرمایه داری باقی نمی ماند. رشد تکنولوژی و جایگزینی روبات ها و کامپیوترها، تا زمانیکه در بطن چنین نظامی به کار گرفته می شوند، حاصلی جز بیکاری و توسعه ی فقر و بدبختی برای جوامع بشری و بخصوص طبقه کارگر ندارد. و یا هنگامیکه لنین از ورود سرمایه به فاز امپریالیستی صحبت کرده و تفوق سرمایه مالی بر کلیه رشته های سرمایه گذاری و نیاز سرمایه به جهانی شدن را بر ملا می سازد، نشان می دهد که بورژوازی در این دوره بطور کلی خصلت مترقی خود را از دست داده است و تبدیل به ضد تولید گشته است. این در حقیقت ادامه ی همان روند نزولی نرخ سود است که سرمایه مالی برای حصول بالاترین سهم از ارزش اضافی باید کارگران را بمانای یک طبقه جهانی مورد استثمار هرچه بیشتر قرار دهد. نتیجه ی آن را نیز می بینیم که چگونه تقسیم کار جهانی باعث تخریب صنایع کشورهای شده و سیل عظیم کارگران را بیکار کرده و در عوض، قیمت تمامی مواد و کالاهای مورد نیاز را به شکل سرسام آوری بالا برده است. اینکه اصلاح طلبان و به تبعیت ایشان روبریونیست ها و اپورتونیست ها سعی می کنند شرایط اسفناک ایران را به سوء مدیریت انحصارهای ایرانی نسبت دهند و اینگونه بنمایانند که به جای این مدیریت، سرمایه داران دیگری می توانند شرایط را بهبود بخشند. اینکه حل شدن در سرمایه جهانی و خصوصی سازی و مجهز شدن به سیستم های مدیریتی پیشرفته می تواند اوضاع را به نفع کارگران و زحمتکشان تغییر دهد، دروغ بزرگی است که با یک نگاه به کشورهای دیگر کذب بودن آن افشا می شود. با ورود سرمایه جهانی به آمریکای لاتین و کشورهای آفریقایی و اروپای مرکزی و شرقی، و خصوصی سازی صنایع کلیدی برق و آب و مخابرات و معادن و ...، اوضاع مردم به مراتب بدتر گشته، بیکاری و بی خانمانی بالا تر رفته و قیمت ها آنچنان سرسام آور شده اند که حتی چهره ی کشورهای صنعتی را نیز همانند کشورهای «جهان سوم» ساخته است. پس در مقابل طبقه کارگر ایران و جهان هیچ راهی جز انقلاب نمانده است. طبقه کارگر ایران و جهان باید تغییرات اساسی ای در ساختار مدیریت جهانی تولید بدهند و هدف و جهت تولید را، از ایجاد ارزش اضافی و تأمین سود بیشتر برای سرمایه داران، به سمت اجتماعی شدن کنترل بر ابزار و روند تولید و توزیع و بهتر کردن زندگی انسان ها بچرخانند.

آنچه که اینک در ایران می بینیم، ویژه ی ما و این منطقه و کشورهای «جهان سومی» نیست، بلکه، ضرورت انقلاب جهانی پرولتاریا است که اینک در تمامی کشورهای جهان احساس می شود. خیزش های فرانسه و یونان بر مبنای همان ضرورتی بوقوع پیوستند که انقلاب در چیاپاز و اوکساکای مکزیک را بوجود آوردند و ایران را در شرایط انقلابی قرار داده اند. این شورش ها و جوشش ها و مبارزات، همه و همه نوید دهنده ی آغاز انقلاب اجتماعی پرولتاریا در سراسر جهان است. تنها یک طبقه انقلابی در جهان است که از آینده ای غیر سرمایه داری تصویری روشن دارد. تنها طبقه کارگر (پرولتاریا) در صورت خودآگاهی کمونیستی و طرح برنامه ای انقلابی و ایجاد تشکلات سیاسی مورد نیازش میتواند موانع سر راه ایجاد دنیایی بهتر را از مقابل بشریت بر دارد. اما برای ایجاد تحولی چنان عظیم و زیربنایی نیاز به مشارکت کلیه ی انسانها دارد. تغییر روابط و مناسبات تولید و فرهنگ اجتماعی نمی تواند توسط عمده ای قلیل صورت پذیرد. متحد کردن انسان ها برای چنین تغییراتی نیاز به برنامه ای انقلابی دارد. پیاده کردن چنین برنامه ای هم نیاز به آزادی عمل جوامع بشری دارد. پس تا زمانیکه حکومت های سرمایه داری اکثریت قریب به اتفاق مردم، و بخصوص طبقه کارگر را، از آزادی های سیاسی و اجتماعی محروم ساخته و با تکیه به نیروهای سرکوبگر و مسلح خود هر تلاشی برای احقاق حق حاکمیت مردم و آزادی های بشری را سرکوب می کنند، اولین و فوری ترین قدم پرولتاریا، رهبری مردم و جنبش های اجتماعی به سرنگونی حکومت سرمایه داری و استقرار نظام سیاسی و حقوقی ای است که حق حاکمیت را به مردم واگذارد. توهم لیبرالی و روبریونیستی، از به اجرا در آمدن این اقدام پرولتاریا جلوگیری می کند.

ما در اینجا به سیاست های جزئی این طرح خانانه نمی پردازیم. تنها بصورت فهرست وار می گویم که جلوگیری از مبارزه طبقه‌ای در امر ایدئولوژیک در خدمت طراحی نشدن برنامه انقلابی پرولتاریا است. مبارزه سیاسی از طریق ایراد تهمت و شیوع دروغ نیروها و عناصر انقلابی، برای عدم تمرکز و تشکل پرولتاریا و دستیابی به حزب طبقه کارگر است. تلاش برای بن بست کشاندن طرح های انقلابی و ایجاد شک و تردید، برای انحراف توده ها از مبارزات انقلابی است. پیروی از نمادهای انحصار طلبانه و انحلال طلبانه ی پوپولیستی، برای آشکار سازی جریان ها و عناصر فعال کمونیست است و ... بدون افشای ایدئولوژیک و سیاسی این اقدامات به ظاهر «چپ» سرمایه داری و چیرگی بر توهم بورژوازی شایع در اذهان توده ها، نمی توان بر موانع و مشکلات بازدارنده ی انقلاب پرولتری فائق آمد.

ب - نفوذ لیبرال رادیکالیسم از طریق اپورتونیست ها

هر آنکس که با تاریخ جهان و تکوین و تکامل جوامع بورژوازی آشنا باشد، با پدیده ی «رادیکالیسم» بورژوازی آشنا است. در اینجا جای توضیح مشروح این پدیده را نداریم، اما رفقای دیگر در مطالب و مقالات خود در این باره توضیحات مشروحی داده اند. در اینجا به همین بسنده می کنیم که در اوایل قرن نوزدهم و تحت تأثیر قدرت گیری اجتماعی بورژوازی صنعتی در نظام های سرمایه داری و مبارزه ی آن برای سهم خواهی در حکومت های سرمایه داری ایدئولوژی لیبرال رادیکالیسم متولد شد. از لحاظ سیاسی، این بخش از بورژوازی نیاز به اصلاحات ساختاری در اشکال حکومتی داشت، چرا که تنها ابزارش برای تحت فشار قرار دادن انحصار قدرت بازرگانان و اشرافیت بورژوا شده تکیه بر مبارزات کارگران بود. بنابراین با علم کردن شعار

«دمکراسی» و تقلیل آن به «آرای عمومی» می توانست با جهت دادن مبارزات کارگران به شکستن انحصار قدرت بورژوازی سنتی، اصلاحات مورد نیازش را در ترکیب قدرت پیش ببرد، بدون آنکه ساختار اجتماعی نظام سرمایه داری را تغییر داده باشد. ایدئولوژی رادیکال لیبرالیسم هم مانند دیگر ایدئولوژی ها، پس از آنکه تدوین شد، در محدوده ی منافع بورژوازی صنعتی باقی نماند. بلکه تبدیل به ابزاری در دست هر قشری از سرمایه داران شد که به دور از قدرت سیاسی نگاهداری می شوند. در ایران امروز، نمایندگان چنین بورژوازی ای «تغییر رژیم» را از طریق مسالمت آمیز و «دور از خشونت» می خواهند. عناصری چون سازگارا، گنجی، افشاری، طبرزدی و ... معرف چنین تمایلی در بورژوازی ایرانند که از مراکز ثروت و قدرت به دور افتاده اند و تا زمانیکه هیئت حاکمه ی ایران از ترکیب کنونی آن تشکیل شده باشد، هیچ امید برای ایشان وجود ندارد. پس آنها خواهان تغییر این هیئت حاکمه و برخورداری از آزادی های لیبرالی می باشند تا امکان حضور در مراکز ثروت و قدرت را بیابند. اما به هیچ عنوان خواهان تغییر در ساختار هرم گونه ی قدرت سرمایه داری و نیروهای مسلح آن نیستند و در حقیقت به دنبال کودتا هستند تا انقلاب! آنها منشاء توهم دیگری در جنبش کمونیستی می باشند که درکی «کودناگرا» از انقلاب دارد.

مسلماً موجودیت تنوع افکار اپورتونیستی جدا از انواع رویزیونیسم موجود در جنبش کمونیستی پس از شکست حکومت شوراهای در دهه 20 قرن بیستم در شوروی و استیلا ی آن بر جنبش کمونیستی نیست. اما این تنها تعیین کننده ی شکل ایدئولوژیک آن است. در عینیت، این افکار تحت تاثیر منافع طبقاتی بورژوازی دور نگاه داشته شده از قدرت است و همچون ایدئولوژی لیبرال رادیکال مورد استفاده ی روشنفکران این قشر از سرمایه داران می باشد. تنوع اشکال این دیدگاه نیز همچون لیبرال رادیکالیسم به میزان دوری و نزدیکی ایشان به قدرت می باشد. مسلماً برای لیبرال رادیکال های «چپ»، قرار گرفتن و صاحب امتیاز شدن در هرم قدرت بورژوازی به مراتب سخت تر از نوع راست آن است. تأکید ایشان بر واژه گان «انقلاب» و «سرنگونی» نیز برخاسته از همین دوری است. اما آنچه که ایشان در زیر لوای بهانه های مختلف ارائه می دهند چیزی جز همان «تغییر رژیم» نیست. برخی از ایشان، برای موجه جلوه دادن برداشت خود از «انقلاب» و «شکل حکومت» به نارسایی ها و عدم همگونی رشد روابط و مناسبات زیر بنایی سرمایه داری در ایران تکیه دارند. آنها با این بهانه مدعی می شوند که هنوز رسالت انقلابی بورژوازی در ایران باقیست و این وظیفه ی پرولتاریا است که پایش را از گلیم اش درازتر نکرده و به اصلاحات بورژوازی تن دهد. برخی از ایشان مانند «کمونیست های کارگری»، از همکاری مستقیم با نمایندگان فکری بورژوازی استقبال کرده و به پیشباز شعاع «مجلس مؤسسان» و «دولت موقت» می روند. دیگران آن را مردود دانسته و با تکیه به برداشت رادیکال از مباحث مانو، خواستار تشکیل «جمهوری دمکراتیک خلق» یا «نوبن» می باشند. در مورد اولی که سازشش با بورژوازی و مشارکتش با نمایندگان فکری ایشان مسجل است و خود به آن اعتراف دارند. اما دومی، با منسوب ساختن خود به «نمایندگی پرولتاریا» و «دیکتاتوری حزبی» به جای دیکتاتوری پرولتاریا، دست به بازسازی هرم قدرت بر مبنای الگوی لیبرالی می زند، با این تفاوت که خود را به «نمایندگی» از پرولتاریا در رأس هرم قرار داده و بنام پرولتاریا، دیکتاتوری خود را بر جامعه تحمیل می کند.

اما دیدگاه کمونیستی در این مورد واضح است. الگوی حکومت پرولتری و یا دیکتاتوری پرولتاریا، از طرف مارکس و انگلس و انترناسیونال کارگری، الگوی شورایی کمون پاریس می باشد. این الگو در انقلاب 1917 روسیه نیز از طرف لنین و حزب کمونیست روسیه تعیت شده و شوراهای کارگری و سربازان و دهقانان به قدرت رسیدند. اصولاً در جنبش های معاصر نشان داده شده که هنگام فروپاشی حکومت های سرمایه داری و بوقوع پیوستن خلاء قدرت ناشی از آن، کارگران و شهروندان یک جامعه به سرعت در شکل شوراهای محلی و مکان اشتغال سازماندهی می شوند و اداره امور را بدست می گیرند. اینکه از طریق این شوراهای طبقه کارگر چه می کند، به میزان خودآگاهی طبقاتی اش بستگی دارد. هرچه طبقه کارگر به نقش تاریخی خود آگاه تر بوده باشد و در شرایط انقلابی و در طول مبارزاتش به اعتماد به نفس لازم برای در دست گرفتن قدرت سیاسی و مدیریت اجتماعی دست یافته باشد، این شوراهای به نقش حکومتی خود و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا نزدیکتر خواهند بود. نمونه های متعددی از این ساختار قدرت سیاسی از دهه 20 قرن بیستم تا به امروز در اقصا نقاط جهان و جوامع متنوع شکل گرفته اند. در ایران 1357 تا 1360 نیز شاهد موجودیت این نوع ساختار سیاسی بودیم، اما به علت نبود خودآگاهی طبقاتی میان کارگران، شوراهای کارخانه و کمیته های محلات برای حکومت بورژوازی، نقش سرایدار را بازی کردند. بورژوازی ایران، پس از قیام 21 بهمن و فروپاشی سلطنت پهلوی، به علت چیرگی توهمات بورژوازی در طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان، فرصت بازسازی هرم قدرت سیاسی را یافت و قدم به قدم شوراهای و کمیته ها را از موقعیت و ترکیب انقلابی شان خارج کرد و نهایتاً با سرکوب های خونین سالهای 58 تا 60 آنها را نابود ساخت.

مشکل اساسی اپورتونیست ها در این است که فکر می کنند طبقه کارگر می تواند از ساختارهای بورژوازی برای اعمال حاکمیتش استفاده کند. ساختار هرم قدرت بورژوازی و الگوی لیبرالی حکومت آن در طی قرون متمادی، در اثر ضرورت تاریخی و نیازهای مبارزه طبقاتی سرمایه داران علیه فئودالیسم و حکومت ملوک الطوایفی آن، در مرحله اول و تا قبل از به قدرت رسیدنش، و سپس علیه طبقه کارگر، پس از به قدرت رسیدن آن شکل گرفت و ثبات یافت. علم مبارزه طبقاتی در تنوری، و تاریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریا بصورت عینی، ثابت کرده اند که این ساختارها برای اعمال قدرت پرولتاریا، نه تنها مناسب نیستند، بلکه حتی اگر توسط خالص ترین و خوش نیت ترین انقلابیون کمونیست و عناصر و احزاب پرولتری بازسازی شوند، نهایتاً به بازسازی قدرت و احیاء روابط و مناسبات سیاسی و حقوقی بورژوازی خواهد انجامید. نمونه شوروی و چین و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی و خاور دور و آمریکا لاتین، همه و همه بارها این حکم تاریخی مارکسیسم را به اثبات رسانده اند. پرولتاریا در طول مبارزات خود الگوی کمون پاریس و حکومت شوراهای را برای اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بوجود آورده است و این الگو تنها آلترناتیو انقلابی در مقابل حکومت سرمایه داران است. توهمات رویزیونیستی و اپورتونیستی مانع درک این حکم مثبتی علم مبارزه طبقاتی اند. کمونیست های انقلابی باید خود را از این توهمات رها سازند. توهماتی که نزدیک به 80 سال است که بر احزاب باصلاح کارگری چیره گشته و مبنای آموزش و پرورش انحرافی نسل های متعددی از «کمونیست» ها شده است. رویزیونیست ها و اپورتونیست ها برای توجیه این توهمات، انواع و اقسام تئوری های دیگر مارکسیستی را که با فرانت بورژوازی ایشان خوانایی نداشت مورد تعرض و تحریف قرار دادند. از جمله معنا و مفهوم «انقلاب» و جدا سازی متافزیک اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی آن به «دو مرحله»، و یا تعریف و نقش رهبری کننده ی «حزب طبقه کارگر» و منسوب کردنش به عنوان «نماینده طبقه کارگر» که قرار است به جای کل طبقه و به نام آن، دیکتاتوری حزبی را از رأس هرم قدرت بورژوازی اعمال کند. و یا ارائه درک متافزیک از ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی که تضادها را تکه پاره کرده و مرزهای مطلق برای قطبهای متضاد یک پدیده قائل گشته است. و خلاصه تمامی تئوری های انقلابی را مورد هجوم بینش بورژوازی خود قرار داده و از محتوای انقلابی خارجشان کرده است. انقلاب دمکراتیک، بر خلاف نظرات ایشان، نه یک مرحله ی قائم به ذات خود، بلکه بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریا با اهداف سوسیالیستی آن است. انقلاب سیاسی نیز بخشی غیرقابل تجزیه از انقلاب در ساختار و روابط بورژوازی است. انقلاب دمکراتیک، یک انقلاب بورژوازی با هدف استقرار الگوی حکومتی سرمایه داری نیست، بلکه منهدم کننده ی ساختار سیاسی و حقوقی بورژوازی و الفا

امتیازات و نابرابری های سیاسی و حقوقی و تضمین کننده ی دموکراسی برای تمامی شهروندان یک جامعه است. علم مبارزه طبقاتی در این نکته بسیار شفاف و صریح است که پرولتاریا بدون آزاد کردن کلیه شهروندان یک جامعه نمی تواند به آزادی خود دست یابد. و تنها شکل حکومتی ای که تضمین کننده ی آزادی شهروندان از یوغ امتیازات و نابرابری های سیاسی و حقوقی بورژوازی است، حکومت شوراهای می باشد که به هر شهروندی حق برابر حکومت کردن می دهد. سؤال این نیست که آیا ما باید شوراهای را بسازیم و تبدیل به حکومتشان کنیم یا نه؟ سؤال اینست که هنگام فروپاشی حکومت سرمایه داری و تشکیل شوراهای به دست کارگران و شهروندان، ما خواهان قدرت گیری ایشان و ارتقاء شان به ارگان های حکومتی هستیم یا اینکه باز هم می خواهیم به ایشان نقش سرایداری بدهیم؟ پس انقلابی کسی نیست که خواهان «تغییر رژیم» و یا «سرنگونی هیئت حاکمه» باشد، بلکه کسی است که این تغییر و سرنگونی را تا حد استقرار حکومت شوراهای به پیش براند.

این بود منابع و منشاء توهمات روبریونیستی و اپورتونیستی ای که کمونیست های ایران را از عینیت بخشیدن به استقلال پرولتاریا در انقلاب حاضر باز داشته است. توهماتی که یا ضرورت انقلاب را صریحاً مردود اعلام می کند و یا اینکه مفهوم «انقلاب» را تا حد دید کودتاگرانه ی «تغییر رژیم» پایین می آورد. پس، اولین و مهمترین وظیفه کمونیست های انقلابی، تدوین برنامه انقلابی پرولتاریا در شرایط کنونی بود. برنامه ای که خود را از هر توهم طبقاتی بورژوازی و روبریونیسم و اپورتونیسم قرن بیستمی رهایی بخشیده و اهداف، استراتژی، تاکتیک و راه های عملی کمونیست ها را صراحتاً و با دقت هر چه تمامتر اعلام کند.

ادامه دارد

یادداشت:

1. (کجا کاریم؟ - جافک)
2. (همانجا)
3. **نامه انتقادی به هیئت تحریریه "بسوی انقلاب"**، جافک، ص 2
4. (همانجا)
5. پیام پنجم ندای سرخ: «جنبش رنگین کمان» <http://nedaanews.com/sorkh/?p=42>
6. «تأملی در چیستی جنبش سبز» - عربشاهی - 22 مرداد 1388 - سایت عصر نو
7. پیشروی «جنبش رنگین کمان» و تاکتیکهای قدیمی حکومتی - احمد فارسی <http://nedaanews.com/?p=355>
8. مبارزات مردم علیه کودتای سپاه و «رهبری» شماره 3 بسوی انقلاب - سرمقاله <http://maktabemarx.net/?p=179>
9. منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران http://maktabemarx.net/?page_id=524
10. پاسخنامه خبرنامه ندا-12 تیر 1388